

جایگاه تشکلهای سیاسی و مشارکت دانشجویی در دانشگاهها

اشاره:

«مشارکت سیاسی» یعنی چه؟ و تشکلهای سیاسی دانشگاهی چه نسبتی با آن دارند و باید داشته باشند؟ سیاسی بودن دانشجو و استاد به چه معنا و معطوف به کدام زمینه‌هاست؟ اینها اموری‌اند که نیازمند تحلیل و تبیین و کالبد شکافی دقیق‌اند. به علاوه: بدون تردید «سیاسی بودن دانشگاه» یکی از شاخص‌های عمده و اصلی «دانشگاه اسلامی» است، چرا که چنین دانشگاهی نمی‌تواند نسبت به تحولات جهانی و برون‌ی و دنیای سیاست و نیز، تحولات و دگر دیسی‌های درون نظام سیاسی بی‌تفاوت باشند و بر آن تأثیر جدی و پایدار نگذارد. «دانشگاه اسلامی»، دانشگاهی به تمام معنا «سازنده» است.

آنچه در پیش روی دارید گفتگو دربارهٔ مقولات بالاست. در این گفتگو، مهندس میرزایی چهرهٔ درآشنا و موفق در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی دانشگاه و مسئول کنونی فوق برنامه دانشگاه صنعتی شریف، دکتر نصر اصفهانی دبیر جامعه اسلامی دانشجویان و آقای طاهری عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت حضور دارند.



بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از دوستان عزیز و گرامی که دعوت ما را اجابت کردند. همان طور که استحضار دارید بحث در مورد مشارکت سیاسی دانشجویان و به خصوص تشکل‌ها سیاسی و نقش آنها در مشارکت سیاسی دانشجویی است. من فکر می‌کنم ابتدا بحث را از اینجا شروع بکنیم که اساساً مشارکت سیاسی یعنی چه؟ و چه تعریف، هدف و ماهیتی دارد؟

■ **نصر:** مفهوم توسعه و مشارکت سیاسی از جمله مفاهیمی است که در جامعه ما رواج پیدا کرده است و به تبع در دانشگاه‌ها نیز مورد بحث قرار گرفته و تشکل‌ها هم در موردش صحبت می‌کنند و اگر از مفهوم و تعریف آن ابهام زدایی نگردد و مشخص نشود که منظورمان از آن چیست در بحث‌های بعدی هم دچار مشکل خواهیم شد. بنابراین، پیش از ورود به بحث لازم است که تعریف مان را از مشارکت

می‌برد و انسان غیر متکامل را به انسان متکامل تحویل می‌نماید. البته، بایستی به این پرسش که آیا چنین تحویل پذیری‌ای ممکن است یا خیر؟ در حوزه مسائل اجتماعی پاسخ گفت. اما نکته دیگر این است که در بحث‌های توسعه اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی منظور ما از مفهوم «تکامل» چیست؟ و جامعه مطلوب و ایده‌آل چگونه است؟ بایستی در این تعریف معلوم شود که آن فرایندی که ما را به تکامل، جامعه مطلوب و ایده‌آل می‌رساند، کدام است؟

یک وقت است که به آن «وضعیت ایده‌آل و مطلوب»، توسعه گفته می‌شود و یک وقت به فرایند «رسیدن به آن مطلوب و ایده‌آل» توسعه گفته می‌شود و این دو با هم تفاوت دارند. گاهی یک کشور تلاش می‌نماید که به سمت توسعه برود و برای دستیابی به آن، چند برنامه توسعه تدوین می‌کند و یا یک انقلاب بسا می‌شود و حرکت‌هایی در زمینه



نصر:

**مشارکت سیاسی عبارت است از:
مداخله آگاهانه، برابر و آزادانه؛ یعنی
در آن هم عنصر آزادی و هم عنصر آگاهی و
عنصر اراده وجود داشته باشد.**

سیاسی - اجتماعی انجام می‌شود که به یک وضعیتی که اسمش توسعه است، برسد. آیا به این امر توسعه می‌گوییم یا آنکه توسعه همان فرایندی است که انقلاب اسلامی یا دوم خرداد و یا تحولات عمیق در لایه‌های مختلف کشور نتیجه و حاصل آن است. اینها باید تکلیفش روشن بشود. اگر تکلیف اینها را روشن نکنیم؛ یعنی، اصلاً معلوم نکنیم منظورمان از توسعه سیاسی چیست یا اصلاً توسعه به معنی عام که شامل سیاسی و اجتماعی می‌باشد چه هست، نمی‌توانیم وارد بحث مشارکت سیاسی و توسعه سیاسی بشویم چرا که مشارکت در حقیقت یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی است؛ مثلاً، می‌توانیم یک رویکرد ابزاری به بحث توسعه سیاسی داشته باشیم یا با یک رویکرد ارزشی و یا کارکردگرایانه به این بحث بنگریم. هر یک از این رویکردها، شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری و سنجش توسعه دارند؛ یعنی، آیا توسعه اتفاق افتاده

سیاسی مشخص کنیم و سپس نسبت‌اش را با فعالیت‌های جمعی که یک بعدش هم سیاسی است مشخص نماییم. شاید از دهه ۶۰ به بعد است که مباحث توسعه سیاسی مطرح و تئوری پردازی می‌شود. یکی از مشهورترین تئوری پردازان غرب «لوسین پای» (Locian Pye) است که تقریباً می‌توان گفت: اولین کسی است که درباره توسعه و مشارکت سیاسی بحث‌های عمیق و اساسی کرده است. در کشور ما در اواخر رژیم گذشته و بعد از انقلاب این بحث‌ها کم و بیش بوده و الان هم بعد از دوم خرداد به شدت این مباحث مطرح است. اما به نظر من بایستی در تعریف توسعه به این نکته مهم توجه کنیم که اصولاً ما توسعه را چه می‌دانیم؟ اگر بخواهیم که به اجمال و خلاصه به آنچه که مکاتب مختلف در باب توسعه گفته‌اند اشاره کنیم، بایستی بگوییم: توسعه فرایندی است که جامعه و انسان‌هایی که در جامعه هستند را به سمت تکامل

مشارکت سیاسی خودش یکی از این شاخص‌ها در یکی از این رویکردها است، یعنی اگر شما بخواهید یک رویکرد ارزشی داشته باشید آن وقت بحث مشارکت اصلاً ممکن است خیلی محل تأمل جدی نباشد. ما می‌توانیم صرف نظر از این بحثها فقط بگوییم ما یک قسمت یا چیزی می‌دانیم بالاجمال که باید مشارکت سیاسی داشت یعنی اینکه مداخله داشت و شرکت داشت و این مداخله باید برابر باشد، آزاد باشد، همه‌گیر باشد، همه‌کس فهم باشد و همه به دلخواه خودشان باید در آن حضور پیدا بکنند و کاری به آن بحث‌های ابتدایی‌اش هم نداشته باشیم. این طور هم می‌شود وارد بحث شد.

● **دانشگاه اسلامی:** آنچه که اساس بحث شما می‌باشد این است که مشارکت سیاسی مبتنی بر توسعه است؛ یعنی، متناسب با تعریفی که از توسعه سیاسی داریم، مشارکت سیاسی را طراحی می‌کنیم. در اینکه توسعه سیاسی مقدم است و مبنای مشارکت سیاسی است بحثی نیست. سوال ما این است که آن مشارکت سیاسی‌ای که شما می‌پذیرید چه تعریفی دارد؟ و این مشارکت سیاسی که مبتنی بر توسعه سیاسی است چیست؟

■ **نصر:** آنچه که بالاجمال می‌توان گفت این است که مشارکت سیاسی در حقیقت همان مداخله یا شرکت فعالانه است اما نمی‌توان تعریف چندان دقیقی از آن داشت. در هر صورت، می‌توان گفت مشارکت سیاسی عبارت است از: مداخله آگاهانه، برابر و آزادانه، یعنی هم در آن عنصر آزادی باشد و هم عنصر آگاهی و هم عنصر اراده.

● **دانشگاه اسلامی:** جناب آقای طاهری خواهش می‌کنم علاوه بر اینکه نظر خود را در این باره مطرح می‌کنید به تمایزات دیدگاه خودتان با دیدگاه آقای نصر هم اشاره کنید.

■ **طاهری:** خوشحالم از اینکه در فصلنامه دانشگاه اسلامی در خدمت شما هستم. مایلم نخست مقدمه‌ای درباره «دانشگاه اسلامی» بگویم. تصور ما این است که برای ارائه تعریفی جامع و نسبتاً معقول از این مفهوم نیاز به بستر سازی است، ما در فرایندی تاریخی و گفتگویی است که می‌توانیم یک مفهوم بین‌الذاهانی را با مشارکت تمام اندیشمندان و متفکران بدست آوریم و تقریباً به نقطه‌ای که مورد توافق همه باشد برسیم تا بتوانیم آن را محور حرکتمان برای رسیدن به دانشگاه مطلوب در جامعه قرار بدهیم. این جلسه هم که به نام «موقف‌های سیاسی دانشگاه اسلامی» ترتیب داده شده، از این جهت قابل توجه و تحلیل است. انشاءالله بتوانیم در این گفتگو به بُعد سیاسی دانشگاه اسلامی بپردازیم.

طاهری:

از آنجا که دین در تمام عرصه‌های زندگی بشر مؤثر است و جهت‌گیری‌های اصلی و اساسی را روشن می‌کند در امر اداره جمعی جامعه هم بی‌نظر نمی‌تواند باشد.

من یک مقدمه‌ای را بگویم و آن اینکه، ما این پیش فرض و مبنای را باید بازکنیم که مشارکت سیاسی در مقام تأیید یا رد آن، مبنایی دارد و زمانی که می‌خواهید به یک عمل سیاسی بپردازید بایستی به اندیشه سیاسی‌ای که به آن معتقد



هستید و یا در آن فضا سیر کرده‌اید، بازگردید و متناسب با آن فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی عمل و اقدام کنید. مشارکت سیاسی تقریباً چند مؤلفه و عنصر مقوم را در خود جای می‌دهد که عبارت است از: اظهار رای و نظر مردم در یک جامعه، تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت اجتماعی و ... لذا ما وقتی مشارکت سیاسی را پذیرفتیم، یعنی اینکه حق دخالت مردم و اعمال نظر آحاد آنها را در تعیین سرنوشت

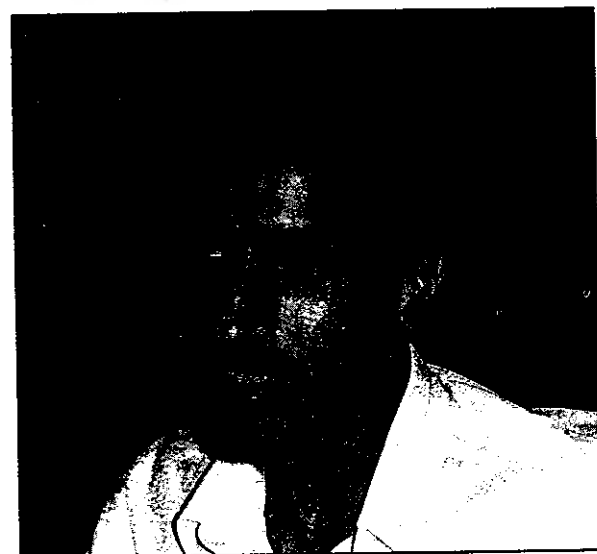
طاهری:

در جامعه دینی رعایت کردن احکام و اوامر دینی در تمام سیاست‌گذاری‌ها، خط‌مشی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها لازم است.

جمعی خودشان پذیرفته‌ایم. البته این تعیین سرنوشت مکانیزم‌های مختلفی دارد و سپس بحث انتخاب در مقام سیاست‌گذاری و اعمال سیاست‌ها و بعد نقد آنها و نظارت بر مجریان مطرح می‌شود و به این ترتیب، اجرا، نقد و نظارت بر انجام درست این سیاست‌ها جزو حقوق مردم جامعه شناخته می‌شود.

اما اینکه مشارکت سیاسی چه زمانی پذیرفته می‌شود به نظر من بر می‌گردد به اینکه اندیشه سیاسی‌ای که ما طراحی می‌کنیم یا به آن رسیده‌ایم به طور مدون یا غیر مدون متضمن این معنا باشد که ما مردم را صاحب حق بدانیم، یعنی در بین مشروعیت‌های مختلفی که بنا بر مبنای مشروعیت حکومت یا حق حاکمیت که برای حکومت‌ها قایل هستیم به این رسیده باشیم که مردم سهم عظیمی دارند.

اگر بپذیریم که چه به عنوان دیندار و چه به عنوان فرد غیر دینی، انسان حقوقی دارد و آن حقوق طبیعی و فطری است و حق حکومت کردن و تعیین سرنوشت اجتماعی به دست خود انسان، از حقوق طبیعی و فطری او است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حقوق را از انسان سلب کند یا اینکه مسیری غیر از آنکه خود مردم می‌خواهند برایشان تعیین بکنند، آنگاه محصول و مولود این تفکر و اندیشه می‌تواند پذیرش مشارکت سیاسی مردم در عرصه‌ها و تعیین سرنوشت خودشان باشد. اما اگر اندیشه دیگری که مبنایش با این اندیشه متفاوت است را بپذیریم معانی دیگری پیدا می‌کند در این صورت ممکن است اصلاً مشارکت سیاسی نفی شود. فرض بفرمایید در یک اندیشه‌ای که حق حاکمیت از آن مردم نیست و مردم آن جامعه حق اظهارنظر کردن ندارند و در مشروعیت‌دهی به نظام دخالتی ندارند، قطعاً مشارکت سیاسی یا در آن نفی می‌شود یا



اینکه مشارکت سیاسی می‌تواند حالت صوری پیدا بکند، یعنی اینکه حالتی دولتی داشته باشد. فرض بفرمایید من هر وقت که بخواهم مردم موظف و مجبور هستند و باید اطاعت کنند، این ممکن است یک مشارکت محسوب بشود اما به نظر من این را نمی‌توان مشارکت گفت بلکه یک نوع «مشارکت پذیری» است و مشارکت از بالا به پایین محسوب می‌شود و اگر بخواهیم یک مقدار بار به آن بدهیم می‌توانیم از آن به عنوان مشارکت منفی یاد کنیم. ولی اگر در یک تعامل، حکومت توسط مردم طراحی شود و توسط خود آنها هم نظارت و نقد شود، مشارکت در آن جامعه معنی درستش را پیدا می‌کند و مثبت هم هست. در این جامعه نیز از جانب حکومت قوانینی صادر می‌شود و امر و نهی هم وجود دارد اما مردم خودشان در به نتیجه رسیدن آن اوامر فعال هستند و آن را از خودشان می‌دانند.

زمانی که بحث جامعه دینی پیش می‌آید، با چند مؤلفه دیگر مواجه‌ایم. در یک جامعه دینی انسان‌ها آزادند و حق دارند در تعیین سرنوشتشان دخالت نمایند، اما از آن جا که دین در تمام عرصه‌های زندگی بشر موثر است و جهت‌گیری‌های اصلی و اساسی را روشن می‌کند، در امر اداره جمعی جامعه هم بی‌نظر نمی‌تواند باشد. بنابراین، اگر منظور از جامعه دینی جامعه اسلامی است، در این جا یک فرد دیندار و به صورت مشخص یک فرد مسلمان علاوه بر اینکه از حقوق خودش می‌تواند در امورش استفاده کند، در بعضی مواقع نیز مکلف به تکلیف است؛ یعنی، تکلیف دینی هم دارد که در اداره درست جامعه‌اش و اینکه جامعه به کدام سمت حرکت کند، دخالت داشته باشد و سعی کند که انحرافات اجتماعی و خطاهای حکومت و حاکمان را از جهت دینی بودن و دینی نبودن کنترل کند؛ یعنی، در آن جا که تصمیم‌گیری، قانون‌گذاری و اجرای قوانین با مرزهای دینی برخورد می‌کند، دینداران جامعه مکلف هستند که برای حفظ هویت دینی خودشان و یا تدوین قوانین براساس احکام و ارزش‌های دینی دخالت داشته باشد و این تنها در موضع حق نیست بلکه از موضع تکلیف هم وارد می‌شود. در مجموع می‌توان گفت: اگر بخواهیم در

میرزایی:

**توسعه سیاسی اگر مطلق دیده بشود
با چیزهایی که در غرب ارائه
شده، خلط می‌شود. آنجا ممکن است به اهدافی
برسند که معارض با اهداف دینی ما باشد.**

جامعه دینی از مشارکت سیاسی سخن بگویم بایستی هم حق طبیعی افراد جامعه و هم به یک معنا در جاهایی تکلیف دینی را لحاظ کنیم.

● **دانشگاه اسلامی: آقای طاهری به نظر شما، آیا حاکمیت دینی مورد نظر دینداران، با حکومت دینی تمایز خواهد داشت؟**

■ **طاهری:** پیش فرض من این بود که وقتی در یک جامعه دینی حکومت دینی تشکیل می‌شود، چند مطلب را رعایت می‌کند.

مهم‌ترین چیزی که در آن رعایت می‌شود این است که ضوابط دینی بر آن حاکم شود، یعنی در تمام سیاست‌گذاری‌ها، خط مشی‌ها و اجراها و تصمیم‌گیری‌ها یک چیزی را رعایت می‌کنند و آن هم احکام و اوامر دین است. این معطوف به ضوابط دینی است، از جهت دیگر هم در حوزه منطقه الفراغ که دینداران می‌توانند تصمیم بگیرند، شاید راه حل‌های مختلفی وجود داشته باشد. در این گونه مواقع، دین‌داران در بین نظریه‌های مختلف، آن دسته از راه حل‌ها و نظریه‌هایی را انتخاب می‌کنند که معطوف به آرمان‌های کلی دین باشد. اگر بعضی از این نظریه‌ها معطوف به عدالت باشد و بعضی دیگر مقدار کمتری از عدالت را تضمین بکند، خوب طبعاً جامعه دینی اگر بخواهد بهتر تصمیم بگیرد آن تصمیمی را که بیشترین عطف نظر و توجه عدالت خواهان را دارد در نظر می‌گیرد.

● **دانشگاه اسلامی: ولی ما در جوامع دینی گاهی مشارکتی داریم که بنای این مشارکت بر اساس اعلام تکلیف از سوی رهبران دینی است و در حقیقت امر و نهی از بلا صورت می‌گیرد و مردم از یک مقام مافوق به مشارکت دعوت می‌شوند. در نظام غیر دینی هم ممکن است چنین مشارکتی انجام شود، منتهی شما تعبیر مشارکت منفی را مطرح کردید. آیا شما حضور مردم به این شکل را مشارکت نمی‌دانید؟ از نظر شما وجه تمایز این دو مشارکت که هر دو از بالا امر می‌شوند در چیست؟**

■ **طاهری:** شاید این گونه تعبیر، ما را با سؤالات زیادی مواجه سازد. قصد من این است که این دو نوع مشارکت را از هم جدا نمایم، یک نوع مشارکت از ماهیت حضور مردم و حقوق مردم در امر حکومت ناشی می‌شود و نوع دیگر، مشارکتی است که ناشی از دعوت حکومت و حاکمانی است که مشروعیتی از ناحیه مردم ندارند بلکه از طرق دیگر بر سرنوشت اجتماعی مردم حاکم شده‌اند و مردم از آنها اطاعت می‌کنند و مجبورند اوامر و نواهی آن حکومت و قوانین دینی

مجریان آن را بپذیرند. وقتی که حکومت حالت مطلق را در نسبتش با مردم پیدا می‌کند، می‌توان به آن مشارکت منفی گفت چون مردم به صورت خودجوش و خود خواسته و با استفاده از حقوق طبیعی و فطری خودشان مشارکت نمی‌کنند، بلکه تحت اجبار حکومت که ابزارهای سیاسی را هم در دست دارد حضور دارند. در این حالت اولاً حاکمان مشروعیت مردمی ندارند، ثانیاً مردم هم با امر و نهی‌های آنها موافق نبوده و بلکه مخالفند. اما مردم مجبورند، بپذیرند و آن را انجام بدهند لذا این یک نوع مشارکت منفی است.

● **دانشگاه اسلامی: تعریف آقای نصر از مشارکت سیاسی مبتنی است بر توسعه سیاسی - اقتصادی، آقای طاهری مشارکت سیاسی را بر اساس نوع حکومت، جدا از اینکه توسعه را به چه معنا بدانیم مطرح کردند و به این نکته هم صریحاً پاسخ ندادند که بالاخره، مشارکت مردم بر اساس اعلام تکلیف از سوی رهبران دینی و دعوت مردم به مشارکت - بدون هرگونه اجبار -، مشارکت مثبت است یا منفی، اجازه بدهید ببینیم آقای میرزایی چگونه به قضیه نگاه می‌کنند، بعد به تفاوت‌ها و تمایزات بپردازیم.**

■ **میرزایی:** که تشکر می‌کنم از اینکه این جلسه را تشکیل دادید. یکی از مباحثی که در گذشته خیلی به آنها پرداخته شد و به همین دلیل یک مقدار برخورد سطحی و شعاری با آن شد، همین بحث اسلامی کردن دانشگاه‌ها است. بد نیست به فرمایشات مقام معظم رهبری در آخرین جلسه‌ای که در دانشگاه تهران داشتند، اشاره نمایم. ایشان فرمودند: «با همه این صحبت‌ها که حول و حوش این مطلب است من راضی نیستم. اصل قضیه را نگرفتند که منظور من از اسلامی کردن دانشگاه‌ها چه بوده است.» این نشان می‌دهد گاهی برخوردهای سطحی و شعاری با مسائل می‌شود.

دوستان به تعاریف عمومی مشارکت سیاسی اشاره کردند. حساس بودن و حضور داشتن یک فرد در تعیین سرنوشت خودش و جامعه‌اش و مسائلی که در کشورش و جهان پیرامونش می‌گذرد؛ این مشارکت مبتنی بر آگاهی است؛ یعنی، بایستی یک حس آگاهی در فرد باشد و یک توجه باشد که مشارکت را انجام بدهد و نسبت به سرنوشت خودش و محیط اطرافش و جامعه‌اش حساس باشد. به نظر من مشارکت چیزی است که در دیدگاه مکتبی ما به عنوان مسئولیت به آن اشاره می‌شود. بارزترین نوع مشارکت، در انقلاب اسلامی اتفاق افتاد. ما روشن‌ترین مصداق مشارکت سیاسی یک ملت و مردم را در

پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم. همه به پا خواستند و در تعیین سرنوشت سیاسی کشورشان دخالت کردند و انقلاب را به این شکل به وجود آوردند. اما این مشارکت از چه منظری، در چه فضایی و از چه دیدگاه ارزشی‌ای مورد توجه است؟ خوب، انقلاب اسلامی نشان داد که مردم چه نوع مشارکتی را پذیرفته و بر آن صحنه می‌گذارند. مردم مشارکت و توسعه سیاسی را در یک نظام دینی و در پایه‌گذاری یک حکومت دینی دیدند. اما اینکه یک فرد مسلمان در یک نظام دینی بایستی چه حقوق و چه نقشی داشته باشد، به فضای ایدئولوژی مورد قبول و حاکم بر می‌گردد.

ما با دین اسلام سروکار داریم. دیگر از این به بعد سروکارمان با این است که فرد مسلمان در یک نظام دینی چه نقشی دارد و چه نقشی باید داشته باشد و رابطه‌اش با حاکمیت چیست؟ حکومتش چگونه تعیین می‌شود و فلسفه حکومتی‌ای که دین دارد چگونه است؟ بنابراین، خوب است که این قاعده را روشن کنیم؛ یعنی، توسعه سیاسی اگر مطلق دیده شود با چیزهایی که در غرب و جاهای مختلف ارائه شده، خلط می‌شود. آنجا ممکن است به اهدافی برسند که معارض با اهداف دینی ما باشد. اما در حکومت دینی باید توجه کرد که این مؤلفه‌ها را برای یک فرد مسلمان فعال و مسئول چگونه ببینیم؟ یعنی، مشارکت سیاسی را درباره یک فرد مسلمان و مسئول چگونه تعریف کنیم؟ دین می‌گوید: انسان بایستی مسئول باشد. حال این انسان مسئول باید چه روابطی را با انسان‌های اطرافش و با حکومتش داشته باشد؟

به نظر من این را به شکل ظرفی قانون اساسی ما روشن کرده است. شاید نتوانیم مطلب جدیدی را بر آن چیزی که انقلاب اسلامی برای ما هدیه آورده، است بیفزاییم. می‌توانیم موشکافی بیشتری کنیم، اما چیز جدیدی نخواهیم یافت. زیرا یک نظام مردمی براساس رأی مردم شکل گرفته و حکومت مورد توافق عمومی آنها حکومت دینی و حکومت اسلامی است. حکومت اسلامی، مؤلفه‌ها و پارامترهای خاص خود را دارد؛ یعنی، بعضی از مسائل‌اش از پایین به بالا و بعضی دیگر از بالا به پایین است، و به عبارتی مشروعیتش از مردم گرفته شده، زیرا تا مردم اقبال نکنند حکومت شکل نمی‌گیرد، اما وقتی قرار باشد که حکومت دینی باشد، بایستی قوانین دینی را در آنجا حاکم بکنند. این قوانین دینی، قوانینی است که خداوند فرموده و دیگر اگر مردم بخواهند سر اینها هم چانه بزنند و یا بخواهند بگویند اینها را نمی‌خواهیم به این معنا خواهد بود که بگویند ما حکومت دینی را نمی‌خواهیم.

نصر:

در اسلام هم حق داریم و هم تکلیف. بنابراین حق و تکلیف مبتنی بر اصل اختیار ماست که بر آزادی و آگاهی استوار است.

زمانی که ما حکومت دینی را می‌خواهیم، باید کل آن را بپذیریم. اسلام می‌فرماید: انسان آزاد است که دین را قبول بکند، اما وقتی دین را قبول کرد بایستی کلتش را قبول بکند. دین مجموعه‌ای است با احکام و زوایای مختلفی که خداوند به آن امر کرده است، اما دیگر نمی‌توان بر سر اینها چانه زد و بحث کرد. اینکه نشود بحث علمی کرد منظورم نیست، منظور این است که بگویم آراء مردم بر سر اینها باشد، این دیگر قابل قبول نیست، زیرا پذیرفتیم که حکومت دینی با این فلسفه حاکم شود.

نکته دیگر آن است که مشارکت، مبتنی بر یک آگاهی است؛ یعنی، اسلام هم تأکید دارد که انسان، بایستی آگاه و مسئول باشد. گاهی بحثی می‌شود بدون اینکه در بین عامه مردم و اقشار مختلف باز بشود که این مشارکت و احساس مسئولیت یعنی چه؟ روی یک سری کلیاتی کار می‌شود، بعد معلوم می‌شود که این خیلی سطحی بوده است. بایستی همان طور که انقلاب اسلامی مردم را مسئول کرد، ما هم مردم را مسئول کنیم. ما امروز در دانشگاهها با دانشجویانی مواجهیم که هر روز که می‌گذرد بی تفاوت‌تر می‌شوند.

● دانشگاه اسلامی: آقای نصر فکر می‌کنید وجه تمایز

تعریف شما و تعریف دوستان و وجه اشتراک آنها چیست؟

نصر: نتیجه برتر در فعالیت‌های جمعی انسان، منتهی به حکومت می‌شود. شما در حرکت پیامبران این را می‌توانید ببینید. وقتی که شما حکومت تشکیل می‌دهید و فعالیت جمعی می‌کنید، برای نیل به جامعه مطلوب و جامعه ایده آل، به چند عنصر دیگر نیز بایستی توجه کنید. اولاً: مردم یا شهروندان، ثانیاً: گروهی که حکومت یا هیأت حاکمه را تشکیل داده‌اند، ثالثاً: کسانی که در حد واسطه بین دولت و ملت‌اند و شامل نهادها و آدمهایی هستند که می‌توانند تأثیر داشته باشند. اینان همان کسانی هستند که در فلسفه سیاسی غرب به عنوان نخبگان از آنها یاد می‌شود. وقتی که شما بحث مشارکت را مطرح می‌کنید، بایستی به این سه عنصر توجه کنید. زمانی که با مداخله مردم و نخبگان (که بنده مشارکت هم زمان مردم و نخبگان را

میرزائی:

زمانی که حکومت دینی را پذیرفتیم، باید کل آن را بپذیریم. اسلام انسان را در انتخاب دین مختار می‌داند، اما وقتی دین را قبول کرد بایستی کیش را بپذیرد.

طاهری:

زمانی مشارکت مثبت است که قدرت حاکمه، مشروعیت حاکم و قوانین از طریق مردم به وجود آید.

دیگر نمی‌تواند مشارکت نداشته باشد، در حالی که مشارکت در نظام‌های حکومتی مبتنی بر قرارداد اجتماعی اینطور نیست و همان معنای ایجابی و نفی‌ای خود را حفظ می‌کند. از این باب، وقتی امری بر مردم تکلیف می‌شود، آیا همچنان معنای مشارکتی خود را حفظ می‌کند یا خیر؟

■ نصر: مبنای مشارکت همان طور که شما گفتید و من در ابتدای بحث به آن اشاره کردم، مختار بودن انسان است. این اختیار و اراده مبتنی بر دو عنصر است: یکی آزادی و دیگری آگاهی و اگر این دو عنصر را نداشته باشد، اراده و اختیار معنا و تحقق بیرونی پیدا نخواهد کرد؛ یعنی، اگر شما حاکمیت دینی و اسلامی (حکومتی که آموزه‌های دینی و اهداف دینی مسیر و جهت آن را روشن می‌کند، استراتژی‌ها و سیاست‌گذاری اهدافی که حکومت به دنبال آن است، هم از دین تغذیه می‌شود و هم توسط کسانی که اعتقادات دینی دارند) را بپذیرید، آن وقت در یک چنین فرایندی شما انسانی را خواهید داشت که این انسان آزادانه و آگاهانه انتخاب می‌کند. در این صورت، ضمن اینکه انسان حق دارد، تکلیف هم دارد، یعنی در اسلام هم حق داریم و هم تکلیف. بنابراین، حق و تکلیف مبتنی بر اصل اختیار ماست که مبتنی بر آزادی و آگاهی است.

● دانشگاه اسلامی: آقای طاهری، شما درباره وجوه تمایز دو تعریفی که ارائه شد و تعریف سومی که آقای میرزایی فرمودند صحبت کنید.

■ طاهری: بنده از آن زاویه‌ای که جناب نصر فرمودند وارد نشدم. فرض بفرمایید که ما اصل توسعه را بپذیرفتیم، بگذریم از این که چه مباحث فلسفی و کلامی دارد. وقتی ما توسعه را می‌پذیریم باید بدانیم که توسعه، مؤلفه‌های مشخصی برای درجه بندی و شاخص‌بندی کشورهای توسعه یافته سیاسی دارد؛ مثلاً، یکی از آن شاخصه‌ها، مشارکت است. در این فضا، معنی مشارکت با معنی‌ای که بنده ارائه کردم تفاوت دارد و لذا در چارچوب توسعه، مشارکت در چیزی ممکن است که در کنارش رقابت وجود دارد و در نظام‌های حکومتی که مشارکت

مد نظر دارم و نه مداخله یکی از آنها را به تنهایی)، هیأت حاکمه‌ای را تشکیل بدهند و در یک فرایند عادلانه، این سه عنصر در کنار هم قرار بگیرند، برآیند آن توسعه یا مشارکت سیاسی خواهد بود. اما در مداخله و مشارکت نخبه‌ها و مردم، یک بحث مطرح است که من فکر می‌کنم با آقای طاهری در این نکته بحث دارم و شاید هم ایشان قبول داشته باشند. شما وقتی معتقد هستید که هیأت حاکمه، دست مایه و محصول کار مردم و نخبگان و خواص است که مورد قبول مردم هستند - حالا یا به واسطه ارزش‌هایشان یا هر چیز -، در این صورت اگر آن حکومت دستمایه مشترک این نخبه‌ها و این مردم باشد و آنها در این امر شرکت داشته باشند، آن وقت دیگر نمی‌توانیم از بحث مشارکت منفی سخن بگوییم. حتی نمی‌توان بحث مشارکت منفی یا به تعبیری که در فلسفه سیاسی غرب هم مطرح است، مشارکت اجباری را با بحث مشارکت تکلیفی که در مسائل دینی مطرح است مترادف بدانیم، زیرا بحث تکلیف که مطرح می‌شود، جنبه از پایین یا از بالا ندارد، زیرا ممکن است بعضی وقت‌ها تکلیف را نه هیأت حاکمه بلکه تکلیف را نخبگان دینی معلوم بکنند، کما اینکه در جامعه ما نیز این امر به چشم می‌خورد و همه نیز آن را به رسمیت می‌شناسند که مثلاً مراجع‌مان در بعضی موارد مداخله دارند. بنابراین، بحث درباره تکلیف از بالا به پایین (مانند هیأت حاکمه) که شما در سؤالات مطرح کردید در اینجا موضوعیت پیدا نمی‌کنند و دیگر اینکه در بینش ما، تکلیف به معنای اجبار کردن فردی به انجام عملی نیست که آن را مشارکت منفی بنامیم. در حقیقت اینجا یک نوع تشریف است؛ یعنی، هر کسی که به سن تکلیف می‌رسد می‌گویند مشرف شده است. مثلاً زمانی که اعمال حج را انجام می‌دهیم یا تکلیف حج را انجام می‌دهیم، می‌گوییم به حج مشرف شده‌ایم نمی‌گوییم به حج مکلف شدیم.

● دانشگاه اسلامی: مشارکت از باب مفاعلت است؛ یعنی، یک شخص می‌تواند نفی‌اش را بپذیرد یا ایجابش را، یعنی مشارکت بکند یا مشارکت نکند، ولی وقتی تکلیف دینی شد

بالاست، میزان حضور افراد و درصد حضور مردم در آن بالاست؛ حالا ممکن است در آن نظام سیاسی رقابت هم بالا باشد و احزاب زیادی در آن شرکت بکنند یا خیر. ما در حقیقت دو معیار اساسی برای سنجش توسعه سیاسی داریم که در کنار هم می‌توانند چند نظام را تشکیل بدهند: یکی نظامی با مشارکت بالا و رقابت پایین، نظامی با مشارکت بالا و رقابت بالا، نظامی با رقابت بالا و مشارکت پایین و نظامی با مشارکت پایین و رقابت پایین.

اینها می‌تواند یکی از معیارهای ما باشد؛ آن هم به زیر ساخت‌های اجتماعی کشور ما و قوانین بر می‌گردد. اینکه چقدر سیستم حکومتی اجازه می‌دهد که احزاب فعال باشند، و رقابت به وجود بیاید یا اینکه مردم حق رای داشته باشند.

میرزایی؛

پیش از این زمانی که کشور با یک مسئله عمده سیاسی مواجه بود دانشجویان هم فعال بودند، ولی الان در موضوعات مهمی که در کشور رخ می‌دهد در کمال سکوت و بی‌اطلاعی بسر می‌برند.

فرض بفرمایید در جامعه‌ای سن رأی بر می‌گردد به ۱۸ سال، طبیعتاً در این فضا مشارکت سیاسی در این جامعه کمتر از جامعه‌ای است که حق رأی در آن ۱۶ سال هست، این مشارکت سیاسی با آنچه که من بحث کردم تفاوت‌هایی دارد. اما آن معنایی که از مشارکت منفی گفتم، بار اخلاقی ندارد. بلکه تنها جهت مشارکت را تعیین می‌کند. زمانی مشارکت مثبت است که قدرت حاکمه، مشروعیت حاکم و قوانین از طریق مردم به وجود بیاید؛ یعنی، اگر تنها یکی از این عناصر وجود نداشته باشد، باز هم مشارکت حالت مطلوب ندارد؛ فرض بفرمایید حاکم مشروع است، ولی دستور و امری که می‌خواهد صادر بکند براساس آن پیش فرض‌هایی که مردم می‌خواهند نیست؛ مثلاً، در یک جامعه دینی که حاکم آن هم حاکم دینی است، بخواهند قانونی را تدوین کنند که بر خلاف دین باشد، در این صورت از مردم عمل به چیزی را می‌خواهند که مردم آن را نمی‌خواهند، ولی به یک معنا مردم مجبورند که آن را انجام بدهند و در این حالت مشارکت منفی است.

زمانی هم ممکن است قانون یک قانون دینی باشد، ولی حاکم مشروعیت مردمی نداشته باشد، در آن صورت هم اگر آن حاکم از مردم چیزی را بخواهد و اجبار بکند که آن را بپذیرند،

ممکن است مردم آن را به خاطر حفظ حیات و مسائل دیگر بپذیرند، اما این هم مشارکت منفی است. زمانی که هر دوی اینها در کنار هم هستند، یعنی زمانی که هم حکومت مشروعیت خود را از مردم گرفته و هم قوانین براساس خواسته‌های ملت تدوین شده است، در آن صورت مشارکت مردم مشارکت مثبت و جدی است و مردم در آن حضور دارند و در تصمیم‌گیری مؤثر هستند و هم در اجرا؛ یعنی، اگر حاکم یا مسئولین یا نهادهای حکومتی در آنجا دستوری را وضع کردند مردم مایل‌اند آن را انجام بدهند.

● **دانشگاه اسلامی:** به نظر می‌رسد که باید بین دو مطلب تمایز قائل شویم. اینکه قانون باید به خواسته‌های مردم پاسخ مثبت و گره‌گشا بدهد، پذیرفتنی است اما اینکه مردم در حکومت دینی، هم عرض و هم طراز با دین، قانونگذار باشند، موجب تناقض و نقض غرض در حاکمیت دینی می‌شود.

خوب، بحث را یک مقدار جلوتر ببریم. آقای میرزایی! به نظر شما جایگاه تشکل‌های سیاسی دانشجویی در مشارکت سیاسی چیست؟

میرزایی: زمانی که به سوابق فعالیت سیاسی دانشجویان بر می‌گردیم، می‌بینیم که بیشتر حضور دانشجویان در صحنه‌های سیاسی در دهه‌های اخیر در قالب تشکل‌ها بوده است. این نشان دهنده اثر مثبت تشکل‌ها است. در هر حال یک جمعی می‌توانند مواضع نزدیک‌تر به هم بگیرند و دانشجویان را علاقمند بکنند که در مباحث سیاسی وارد بشوند. اما من در تعریفی که از مشارکت سیاسی داشتم، عرض کردم که برای ایجاد مشارکت بایستی یک حس آگاهی نیز باشد. به نظر می‌رسد تشکل‌ها در این زمینه خیلی می‌توانند فعال باشند؛ یعنی، اینکه دانشجویان را نسبت به وظیفه‌ای که دارند، نسبت به حقوق و اختیاراتی که دارند، نسبت به علایقی که دارند و نسبت به شرایطی که دارند، آگاه کنند.

آگاهی دادن، عامل بسیار مهمی در مشارکت سیاسی است، چنانچه در بقیه مسائل دینی هم مهم است. اگر این آگاهی نباشد، فرد ممکن است نسبت به تعیین سرنوشت خود و یا حتی، در مقابل یک تکلیف شرعی حساسیتی نشان ندهد. آگاهی داشتن یک پایه خوب برای حضور قوی در مشارکت سیاسی است. از این رو به نظر می‌رسد تشکل‌های دانشجویی باید در این زمینه بیشتر کار کنند. متأسفانه به نظر می‌رسد در این زمینه فعالیت کمتری صورت گرفته است.

جا دارد در این رابطه به سخنان مقام معظم رهبری اشاره نمایم. ایشان در تعریف خود از دانشجوی سیاسی فرمودند: «از

نظر من دانشجوی سیاسی کسی است که بداند دور و برش چه خبر است، بداند آینده کشورش چه خبر است، مسائل جهان چه خبر است و این موارد را بفهمد.»

مقدمه فهمیدن، آگاهی است. امروز ما با وضعیتی مواجهیم که دانشجویان در این زمینه‌ها بی‌اطلاع هستند و حساسیتی ندارند و امروزه برداشت ما از مشارکت آن است که بتوانیم دانشجویان را در جناح‌بندی‌های سیاسی فعال کنیم، این بزرگترین ضربه به مشارکت سیاسی دانشجویان است که به نظر بنده مشارکت‌هایی که تشکل‌ها در مقاطع خاص، به دانشجویان دادند، عمدتاً درگیری‌های خطی بوده و بزرگترین لطمه را به مشارکت سیاسی زده است؛ یعنی، جمع‌کنیری معمولاً خودشان را کنار می‌کشاند و احساس می‌کنند که در یک مسیری قرار می‌گیرند که نتیجه و ثمرش برای کسان دیگر خواهد بود. گاهی نیز حضور دانشجو تنها یک هیجان است، البته جوان علاقمند است و در هیجان سیاسی شرکت می‌کند، بعد هم این هیجان فروکش می‌کند. اما اگر شکل کار عوض بشود و تشکل‌های دانشجویی در مسیر ایجاد آگاهی، بینش و احساس مسئولیت در بین دانشجویان گام بردارند، آن وقت وضع فرق خواهد کرد و این وضع فعلی اتفاق نمی‌افتد.

● **دانشگاه اسلامی:** اما تشکل‌ها برای رسیدن به اهداف خود استراتژی‌های خاصی را معین می‌کنند. آنها برای رسیدن به اهداف خود طبیعتاً اطلاعاتی را که بایستی در اختیار اعضاء خود قرار بدهند را کانالیزه کرده و به آن جهت می‌دهند. در این صورت، رسالت آگاهی بخشی تشکل‌ها تابع جهت و مسیری خواهد شد که تشکل‌ها را به اهداف خود می‌رساند.

■ **میرزایی:** البته این موضوع اجتناب ناپذیر است. اگر فقط صرف این باشد که در قالب ایده‌های خاصی که داریم - که البته آن هم بایستی آگاهی‌های خودش به خصوص آکادمیک و دانشگاهی بودن را داشته باشد - حرکت کنیم، آیا خواهیم توانست افشار دانشگاهی را در جهت مشارکت و آگاهی سیاسی فعال کنیم یا نه؟ به هر حال، این امر باعث زدگی افراد می‌شود. دانشجو احساس می‌کند که می‌خواهد در یک امری حضور پیدا بکند، در حالی که نمی‌داند آخر و عاقبت آن چیست؟ زیرا این امر تصادم‌ها و درگیری‌هایی ایجاد می‌کند و القاء‌گر بی‌تفاوتی است. اگر ما تشکل‌های سیاسی را تبدیل به مکان‌هایی برای بحث‌های آکادمیک سیاسی نماییم، حالا ممکن است دانشجو در بحث موافق باشد یا مخالف، آن وقت جمع وسیع‌تری را فرا می‌گیرد و نتیجه آن نیز، ایجاد احساس مسئولیت در دانشجویان خواهد بود. اگر ما نتوانیم مشارکتی را

که محصول آگاهی است ایجاد نکنیم، بی‌تفاوتی و عدم مسئولیت به وجود خواهد آورد. ما شاهدیم که هر چه از پیروزی انقلاب دور می‌شویم، این بی‌تفاوتی و عدم مسئولیت در دانشگاه بیشتر می‌شود.

پیش از این، زمانی که کشور با یک مسئله عمده سیاسی مواجه بود دانشگاه‌ها هم فعال بودند، ولی الان در موضوع مهمی مثل طالبان در کنار کشور، دانشجویها در کمال سکوت و بی‌اطلاعی به سر می‌برند، ولی فرض بفرمایید چنانچه قانونی در مجلس تصویب شود که معادل پول واحدهای افتاده را از دانشجویان بگیرند، به خیابان‌ها می‌ریزند که باید این قانون منحل شود، یعنی در مقابل تضعیف منافع عمومی آن قدر احساس مسئولیت پیدا کنند که اگر بابت واحدهایی که افتاد داریم پولی از ما بگیرند، دانشجو در این مورد در صحنه سیاسی حضور پیدا می‌کند، ولی اگر مملکت را آب ببرد و هر اتفاقی بیفتد، به سختی می‌توانید دانشجویان را وارد صحنه بکنید. این یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد در مشارکت سیاسی، ارائه آگاهی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

● **دانشگاه اسلامی:** آقای نصر! شما یک تشکل سیاسی را چطور می‌بینید؟ اصلاً تشکل سیاسی دانشجویی چه هدفی را دنبال می‌کند و حدود اختیاراتش چقدر است؟

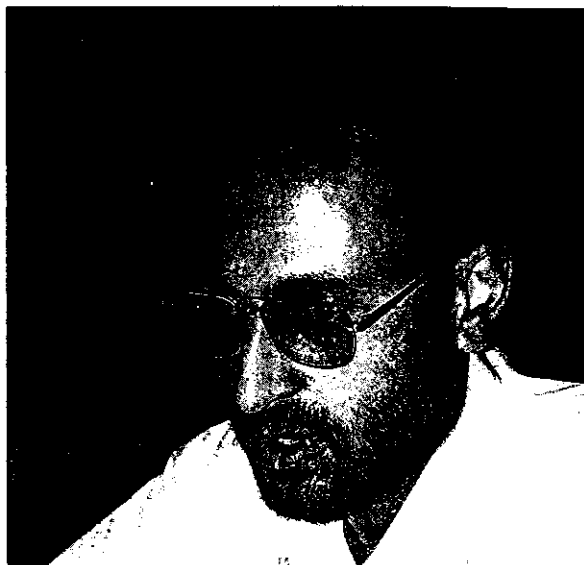
■ **نصر:** انتظاری که از تشکل‌های سیاسی می‌رود، باید مبتنی بر این باشد که تشکل سیاسی محل حضور و فعالیت نخبه‌هایی است که درباره آن بحث شد. اگر یک چنین تصویری از تشکل‌ها باشد و این واقعیت پیدا کند که محل حضور نخبگان است یا در جهت ساختن نخبگان حرکت می‌کند، فکر می‌کنم از همین جا به پاسخ سؤال شما می‌رسیم که وظیفه تشکل‌ها چیست؟ وظیفه تشکل‌های دانشجویی (علی‌رغم تلقی‌ای که دیگران در بیرون از آنها دارند)، یکی همین نخبه‌سازی است و یکی هم فضا سازی (و نه جو سازی)، یا به عبارتی باز کردن اذهان. من به تأثیرگذاری، که عنصر عمل سیاسی است بیشتر معتقدم و فکر می‌کنم اگر تشکل‌های

نصر:

تشکل‌های دانشجویی بایستی زمینه‌ای را فراهم نمایند که مخاطبان (نخبگان ملت و جوانان کشور) دانشگاه که در آنجا حضور دارند، از لحاظ فرهنگی و سیاسی ارتقاء یابند.

حضور هدفمند تشکل‌ها یکی از عوامل و راه‌های تضمین سلامت حرکت سیاسی نظام و برنامه‌های اجرایی جامعه ایران خواهد بود.

اگر جریان‌های دانشجویی بخواهند در یک نظام مشروعی حرکت بکنند، خود این نظام، قانونی برای فعالیت سیاسی دارد که در آنجا تعیین می‌شود که فعالیت تشکل‌ها، احزاب و گروه‌ها به چه میزانی است.



مسیر تحقق اهداف گفته شده را هموارتر کند. اما تلقی موجود از مشارکت این است که آن را یک عمل انفعالی می‌دانیم، یعنی دیگران یک کاری می‌کنند، ما هم می‌رویم و در آن شریک می‌شویم. این معنای کامل مشارکت نیست؛ یعنی در یک جایی مفهوم «پیش قدم شدن» هم به ذهن متبادر می‌شود. به عبارت دیگر، مشارکت در مسائل سیاسی یک کشور، همه‌اش به معنی دنباله‌روی از دیگران نیست، بلکه بر داشتن گام‌های جدید و بنا نهادن حرکت‌های نو هم مشارکت است و پیش قدم شدن در اداره یک کشور و سهم شدن در تصمیم‌گیری‌های مهم و برقراری ارتباط بین دولت و ملت، از جمله راه‌کارهای مهمی است که تشکل‌های دانشجویی، بایستی در راستای سیاست‌های کلان خود در نظر داشته باشند. نخبه‌سازی، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های مهم و ارائه نظرات کارشناسانه بر محورهای استراتژیک نیز، در اینجا به عنوان یک رسالت خطیر مطرح می‌شوند و به تدریج موضوعاتی به مراتب بزرگتر و در حد معضلات جهانی در دستور کار چنین تشکل‌هایی قرار می‌گیرد که تنها در فضایی مشارکت پذیر جای بحث دارد.

نکته مهمی که هست و از عناصر اساسی مشارکت سیاسی در همه دنیا مطرح می‌شود، بحث برابری است. امروزه یکی از مشکلات دانشگاه‌ها این است که متأسفانه موقعیت‌های برابر برای مشارکت سیاسی در کشور وجود ندارد. البته این تنها در مشارکت سیاسی خلاصه نمی‌شود. در گستره اقتصاد نیز به دلیل وجود انحصارات دولتی، مشارکت علمی و حتی عملی بسیار اندک است. دولت ۹۰٪، ۸۰٪ اقتصاد را در قبضه خودش گرفته و آن ۱۰٪، ۲۰٪ بقیه را به مردم توصیه می‌کند که سرمایه‌گذاری بکنید! در باب مسائل سیاسی هم ما دچار همین انحصار طلبی هستیم و متأسفانه یک چیزی که دانشگاه خیلی از

دانشجویی بخواهند به لحاظ سیاسی هم به آن نگاه کنند، تأثیرگذاری‌شان برای یک ملت در کوتاه مدت ممکن است خیلی کم باشد، اما در بلند مدت یقیناً زیاد خواهد بود، چون اصولاً دانشگاه‌ها به این منظور تأسیس شده و تشکل‌هایی که در این محیط فعالیت می‌کنند با رویکردی بلند مدت رویرو هستند. در نگاه بلند مدت بحث فضاسازی و مسائل روزمره در اولویت قرار دارد، هر چند ممکن است در یک وهله‌ای مثلاً بحث طالبان حاد بشود!

لذا، به نظر من تشکل‌های دانشجویی بایستی زمینه‌ای را فراهم نمایند که مخاطبان دانشگاه (نخبگان ملت و جوانان کشور) که در آنجا حضور دارند، از لحاظ فرهنگی و سیاسی ارتقاء یابند و سایرین نیز در این راستا نخبه گردند. هم بتوانند فرایند نخبه‌سازی را تعقیب کنند و هم آن وضعیت مطلوب و ایده‌آل را - که قبلاً بحثش طرح شد - تئوری پردازی کرده و به کمک همین نخبه‌ها تحقق بخشند. به نظر من، دانشگاه در تمام دنیا برای این تشکیل شده است. البته، حوزه‌های دینی قدیمی خودمان نیز همین وظیفه را دنبال می‌کردند. انتظاری که دولت، مجلس و ملت دارند، همین است که آدم‌هایی پرورش یابند که بتوانند آینده بهتری را هم برای خودشان و هم برای کشور تدارک ببینند. بنابراین، من فکر می‌کنم تشکل‌های دانشجویی برنامه اصلی‌شان این است که در این مسیر حرکت کنند. البته، چون این تشکل‌ها به دلیل عدم حضور دائمی یک دانشجو در آموزش عالی مستمر و دائمی نیستند، در نتیجه انجام کار به صورت تشکیلاتی مشکل خواهد بود و فقدان نیروهای ثابت، در عمل تشکل را با مشکلاتی مواجه کرده که شاهد آن هستیم و در برنامه‌ریزی‌ها بایستی به این مسأله توجه کنیم.

در چنین فضایی، بحث مشارکت مطرح می‌شود که

آن رنج می‌برد همین انحصار طلبی و عدم استفاده از برابری‌ها برای فعالیت سیاسی است؛ یعنی دانشجویان و حتی تشکل‌های مختلف که فعالیت می‌کنند، امکانات و فرصت‌های برابر برای فعالیت در اختیار ندارند. مثلاً خودمان، ده سال است کار تشکیلاتی و سیاسی در دانشگاه انجام می‌دهیم و با اینکه چندین هزار عضو در دانشگاه تهران داشتیم و فرم‌هایشان را با امضاء خودشان جمع‌آوری کردیم، اما تشکل ما یک زیر پله ندارد، حتی ما گفتیم کانکس خودمان تهیه می‌کنیم شما یک مکانی برای گذاشتن آن بدهید، به ما اجازه ندادند، یعنی وقتی فرصت‌های برابر وجود ندارد، اصلاً بحث از مشارکت کردن در فعالیت - چه فعالیت‌های اقتصادی چه فرهنگی - محلی از اعراب نخواهد داشت.

از سوی دیگر، یک عده‌ای از اعضاء هستند که ممکن است بعضی از آنها در تشکل‌های دانشجویی حضور پیدا کرده و در دانشگاه نیز مسئولیت‌هایی داشته باشند، خوب الان ما این وضعیت را داریم، وقتی نخبگان یک جامعه دچار انحصار طلبی بشوند شما تبعات آن را در عرصه‌های حیات اجتماعی و در رفتار اقتصادی و سیاسی دولت می‌بینید، چون خود دولت هم مشکل از همین افراد می‌باشد، این روحیه در رفتار قوای دیگر هم خود به خود رشد می‌کند؛ چون به هم وابسته است.

● **دانشگاه اسلامی: آقای طاهری، موانع موجود بر سر راه مشارکت سیاسی دانشجویان چیست؟**

■ **طاهری:** می‌دانیم که دانشجو و جوان تا حدودی به طور طبیعی واجد یک سری خصلت‌هایی است که ما باید این خصلت‌ها را بشناسیم. در این صورت است که می‌توانیم رفتارهای سیاسی جریان‌های دانشجویی را تا حدودی پیش بینی کنیم. مشخصه جوان، نقاد بودن، عدم وابستگی و تلاش به منظور کسب یک نوع استقلال نسبی است و نهادهای اقتصادی، اجتماعی حتی نهادی مثل خانواده در دوره گذاری که برای دانشجو وجود دارد، قابل مشارکت است.

از طرفی، آرمان‌گرا بودن دانشجو از جمله مؤلفه‌های مهمی است که باید به آنها توجه نمود. اگر ما اینها را ببینیم و در نظر داشته باشیم که اینها تا حدودی طبیعی است و خیلی وقتها لازم نیست که ما بیایم اینها را ایجاد و یا تزریق کنیم، آن وقت به این جا می‌رسیم که ما باید کار اجباری در جهت «مشارکت دادن دانشجویان» انجام دهیم یا اینکه موانع را برداریم. به نظر می‌آید اگر این خصلت را پذیرا باشیم و بدانیم که میزان طبیعی بودن این خصلت‌ها بالاست، آن وقت باید بیشتر در جهت ایجاد بستر و رفع موانع کوشش کنیم. لازم به یادآوری است که

حتی بعضی وقت‌ها سوابق جریان دانشجویی نشان داده که اگر موانع خیلی زیاد باشد، باز هم این جریان ساکت نمی‌نشیند. به طور مثال در نظام‌هایی که در حال از دست دادن مشروعیت خود هستند، جریان دانشجویی با همه موانعی که از طرف نظام حاکم برایش به وجود می‌آید، باز هم تلاش خودش را می‌کند و در جایی مثل کشور ما موفق می‌شود تا در یک حرکت عمومی، نظامی را ساقط کرده و نظامی نوپا بر سر کار آورد!! یعنی موانع گاهی وقتها هر چند شدید باشد، باز هم نمی‌تواند جلوی آرمان‌هایی را که در اذهان دانشجوی جوان جامعه هست، بگیرد و نهایتاً فرآیند دانشجویی به نتیجه می‌رسد.

اما نکته‌ای را باید توجه کرد که نظام ما یک نظام مشروعی است و این همه، در ساختار یک نظام مشروع صورت می‌پذیرد. جریان دانشجویی و تشکل دانشجویی که کارکرد سیاسی دارند، هر چند لزوماً حزب به حساب نمی‌آیند، اما در مقاطع مختلفی مشارکت سیاسی دارند و به هر تقدیر چنین رویکردی با عنایت به میزان معضلات جامعه ممکن است شدت و ضعف پیدا کند. ارتباطی که بین خصلت‌های دانشجویی و مسائل جامعه وجود دارد، تحرک و فعالیت‌های سیاسی را به نوسان می‌کشانند. فرض بفرمایید مشکل و بحران خاصی در جامعه به وجود آید، در نتیجه تشکل‌های دانشجویی - که برنامه‌هایشان مبتنی بر همان خصلت‌ها می‌باشد - ممکن است از خودشان کارکرد سیاسی نشان بدهند. ولی به نظر می‌آید در این نظام که یک نظام مشروعی است، دانشجویان ما در جامعه تلاش‌شان بر این است که ضمن قرارداد حفظ نظام در برنامه خود، به سمت اصلاح مستمر برنامه‌ها و سیاست‌ها و هم‌منظور عملکرد نهاد حکومتی و افراد حاکم بر آن حرکت کنند و چنین مجموعه مقدسی را به سمت آرمان‌های اسلامی ببرند؛ یعنی نقادانه به سیاست‌ها نگاه کرده و نقدهایی ارائه کنند تا نظام را حفظ نموده و بدین وسیله نسبت به رکود جامعه و اینکه نظام دچار خطاهای بزرگ و فساد بشود، حساسیت نشان بدهند و این می‌تواند یکی از نعمت‌های جامعه باشد. اگر بخواهیم در جامعه خودمان مسیر درستی را انتخاب کنیم، می‌توان گفت حضور هدفمند تشکل‌ها یکی از عوامل و راه‌های تضمین سلامت حرکت سیاسی نظام و برنامه‌های اجرایی جامعه ایران خواهد بود. آنچه به این فرآیند کمک شایانی خواهد کرد، دخالت عنصر عقلانیت در تمامی اندیشه و عمل تشکل‌هاست که در آن صورت میزان اثرگذاری خط‌مشی‌ها هم در جامعه بیشتر است. حرکت عقلانی، جامعه را با شتاب بیشتر به سمت اهداف دینی سوق می‌دهد!! در چنین فضایی می‌شود

گفت تشکل‌های سیاسی دانشجویی می‌توانند در دورن خود، تمرین جامعه‌پذیری سیاسی داشته باشند و قالب گفتگو و تعامل را تمرین کرده، در این راستا کار علمی و کارشناسی را دستور کار خود قرار دهند؛ یعنی بفهمند که چطور می‌شود تشکیلاتی کار کرد و چگونه می‌توان با جمع حرکت نمود، چگونه می‌شود در یک مجموعه‌ای هم از دیدگاه‌های خود شخص دفاع بشود و هم اگر جمع به دیدگاهی مشترک دست یافت آن را بپذیرد. تمام دانشجویانی که در این فضا حرکت می‌کنند تجربیاتی به طور طبیعی به دست می‌آورند و در ادامه، وقتی که وارد نظام اجرایی می‌شوند می‌توانند موثر واقع شوند. در عین حال، جریان‌های دانشجویی و تشکل‌های سیاسی دانشجویی می‌توانند بستر مناسبی برای بهره‌گیری از نظرات کارشناسان و اساتید رشته‌های مختلف آماده کنند و در قالب راهکار به عنوان برنامه‌های پیشنهادی به دولت ارائه نمایند. من احساس می‌کنم که اگر این چند مولفه را برای جریان دانشجویی در نظر بگیریم می‌توانیم حرکت کلی و قالب مؤثری را برایش پیش‌بینی کنیم، ولی فعلاً در دانشگاه‌ها به دلیل کمبود امکانات، زمینه فعالیت و بالندگی بعضی از مؤلفه‌ها و خصلت‌های دانشجویی فراهم نبوده و فقدان مقتضیات و شرایط سبب شده، تا از کارایی تشکل‌های دانشجویی کاسته شود و این مجموعه‌ها به یک نوع کارکرد و عملکرد حزبی سوق پیدا کرده‌اند. در هر صورت، اگر در فضایی که تعاریف سیاسی قابل تبیین و تحقیق باشند، یک میدان سیاسی در درون جامعه و نظام حاکمیت تدارک دیده شود، تشکل‌های سیاسی در فضای جامعه مدنی می‌توانند به نحوی مطالبات جامعه را به حکومت انتقال بدهند و البته در این راه حتی حاضر به پرداخت هزینه‌هایی هم هستند. به عبارت واضح‌تر به همان میزان که دولت مردان، قانون‌گذاران و مجریان ما وقتی قوانین را وضع کرده و برنامه‌ریزی می‌کنند و اگر اشکالی باشد هزینه‌اش را همه ملت می‌پردازد، به نظر می‌آید که یک کار فرهنگی هم باید صورت گیرد که جریان‌های دانشجویی بتوانند درصد خطایی را در خودشان داشته باشند و اگر این خطاها پیش‌بینی نشود، آن وقت خطاهای بزرگتری

طاهری:

آنچه که در قانون اساسی داریم بهترین و مفیدترین حد و مرز برای فعالیت‌های سیاسی است.

اگر تشکل‌ها بخواهند از این مرزها تجاوز کنند، براساس همان مرزها می‌شود برای او میزان جریمه متناسب با جرمش را در نظر گرفت.

می‌کنیم و مجبوریم هزینه‌های به مراتب سنگین‌تری را بپردازیم.

● **دانشگاه اسلامی:** بنده یک سوالی در این زمینه دارم و آن هم اینکه با توجه به ویژگی‌های جوان به صورت عام و دانشجو به صورت خاص، که دارای هیجان‌گرایی است و تنوع بیشتری را می‌طلبد و نیز، بی‌تجربگی و محدود بودن دانش، عواملی‌اند که یک مقدار با عقلانیت مورد نظران معارض‌اند، حدود اختیارات و جغرافیای فعالیت تشکل‌ها در جامعه مدنی مورد نظران چقدر است؟

□ **طاهری:** اگر جریان‌های دانشجویی بخواهند در یک نظام مشروع حرکت بکنند، این نظام، قانونی برای فعالیت سیاسی دارد که در آنجا تعیین می‌شود که فعالیت تشکل‌ها، احزاب و گروه‌ها به چه میزانی است. اگر جریان دانشجویی بخواهد در این فضا حرکت بکند، ملتزم به اجرای این قوانین هم هست و حرکت‌ها را با رعایت مرزها و حدود انجام می‌دهد، اما اگر در خارج از نظام بخواهد حرکت بکند، بحث دیگری است و در آن صورت اصلاً نیاز نیست که ما از حدود و مرزهای آن صحبت بکنیم، زیرا او برای تغییر نظام تلاش می‌کند و آن بحث دیگری است. منتها وقتی تشکلی کلیتی را پذیرفت، لاجرم در درون قوانین موجود در آن نظام فعالیت می‌کند و برای اینکه به اهداف خود نزدیک بشود، همان مرزها را رعایت خواهد کرد. حالا اینکه چطور می‌شود آن مرزها را معین کرد، به نظرم بحث جدی و سنگینی است که اگر ما بخواهیم در مورد آن اظهار نظر کرده، بیانیه‌ای صادر کنیم، شاید کار درستی نباشد؛ زیرا کار کارشناسی علمی است که خیلی از اندیشه‌ها و افکار را می‌طلبد تا بتوان به یک نقطه متعادل رسید که جریانات سیاسی قادر باشند در آن فضا فعالیت کنند، تا میزان خطای آن کمتر باشد و در مقابل، میزان اثرگذاری برای کل جامعه افزایش پیدا کند.

این نکته حساسی است، زیرا قانون اساسی مرزهای فعالیت سیاسی را مشخص کرده و می‌توان همین‌ها را ملاک عمل قرار داد و براساس اینها فعالیت کرد، به نحوی که اگر تشکل، حزب یا فردی بخواهد از این مرزها تجاوز کند،



میرزایی:

موهبتی را که نظام جمهوری اسلامی به مردم داد، کم کم مخدوش کردیم، باید فضا را باز و بستر سازی کرد و به گرایش‌های مختلف دانشجویی در چارچوب قانون اجازه فعالیت داد.

می‌کند، ولی همانطور که گفته می‌شود و نوشته می‌شود و در کتب سیاسی هم هست، احزاب باید عقلانی عمل نکنند، اما وقتی که حزب شکل تشکیلاتی به خود می‌گیرد، خیلی نمی‌تواند عقلانی عمل نکند. یکی از دلایل عمده‌اش این است که بعد از مدتی برای حفظ خود دست به هرکاری می‌زند حتی زیر سؤال بردن اصل مشروعیت قانونی که حدود را مشخص کرده است! مثلاً منافقین دارای تشکیلاتی بودند، وقتی با اصل نظام مشکل پیدا کردند، حکم نظام را نپذیرفته و دقیقاً غیر عقلانی عمل کردند زیرا عقلانی این بود که اگر می‌خواستند به مردم خدمت کنند بایستی حکم قانونی وضع شده را می‌پذیرفتند. نه تنها منافقین به این دام افتادند، بلکه اساساً هر تشکیلاتی این آفت را با شدت و ضعف‌هایی به دنبال دارد که مثلاً فلان تشکیلات، هرگاه یک مقدار اوضاع به ضرر او باشد می‌گوید باید فلان کرد و قانون مشکل دارد و بالعکس، گروهی که قانون به نفع او هست می‌گوید نه ایرادی ندارد، دست به آن نزنیم و بگذاریم باشد! حالا می‌رسیم به موانع موجود بر سر راه فعالیت تشکل‌ها که سبب می‌شود آنها نتوانند در جامعه دانشگاهی فعالیت مطلوبی داشته باشند و بدین ترتیب، دانشجویان آن شکل فعال دور شد و همین اصلاح قانون که از آن نام برده شد بی‌اثر گشت، به شکلی که مقام معظم رهبری هم به آن اشاره داشتند که دانشجویان باید

براساس همان مرزها می‌شود برای او میزان جریمه متناسب با جرمش را در نظر گرفت، ضمن اینکه می‌توان راه آزمون و خطایی را اصلاح کرد. فرض بفرمایید ما شعار فعالیت سیاسی دانشجویی را تا یک حدی قرار دادیم که احساس کردیم این میزان کم است و باید در جهت اصلاح قانون حرکت کنیم، مثلاً بگوییم ۲۰٪ به میزان آن افزوده گردد یا اینکه احساس شود میزان فعالیت خیلی زیاد بوده و منجر به درگیری‌ها می‌شود و خطاهای آن خیلی بیشتر است و باید کمتر بشود، باز تشخیص این امر خیلی مهم است، چون ممکن است افرادی در مقطع خاصی در دولت حاکم باشند که خیلی تمایل نداشته باشند که فعالیت سیاسی افزایش یابد و مشارکت سیاسی دانشجویان افزایش پیدا کند و ایشان سعی نمایند این درصد را کمتر کنند (حتی از آن چیزی که قانون گذاشته است). به طور مثال در چند سال گذشته، چنین دیدگاهی بر دولت ما حاکم بود که خیلی تمایل به مشارکت سیاسی دانشجویان نداشت و حتی الامکان در جهت کم کردن فعالیت سیاسی دانشجویان فعالیت می‌کرد. الحمدلله با تلاش جریان دانشجویی، دولت عوض شد!! و دولت جدیدی حاکم گردید و در این دوره خود جریان‌های دانشجویی قائل به پذیرش قانون و رعایت آن هستند و به نظرم می‌آید این حرکت ادامه خواهد داشت.

هر چند مرز آزادی را به راحتی نمی‌شود کمتر کرد یا شعاع‌اش را کوچکتر در نظر گرفت، اما گسترش شعار آزادی را می‌توان در دستور کار قرار داد؛ منتها با این هدف که اصلاحات را بیشتر بکنیم تا سودش به نفع جامعه باشد و در طی آن دو آرمان اساسی «عدالت خواهی» و «آزادی خواهی». جریان دانشجویی، بیشتر تأمین گردد و چون حرکت آزمون و خطایی بوده و مبتنی بر فرایند تاریخی است، به نظرم می‌تواند با خطای کمتری به نقطه مطلوبش برسد، ولی آنچه که در قانون اساسی داریم بهترین و مفیدترین حد و مرز برای فعالیت‌های سیاسی است. اینکه با چنین پیش فرض‌هایی، در قوانین جزئی که دقت می‌کنیم، می‌بایستی اصلاحات لازم را انجام دهیم. مثلاً آئین‌نامه تشکل‌های دانشگاه‌ها که مطرح است و نیز فرهنگی که در مسئولین وجود داشته، نوع تفکر و دیدگاه‌هایی که در عرصه مدیریت دانشگاه‌ها هست و در کنار اینها باید یک نوع جلب ارتباط در میان دانشگاه‌ها حاکم باشد، اینها زمان می‌برد که باید تلاش جمعی بکنیم، هم دانشجویها و هم اساتید و نیز مسئولین تا به تدریج ذهنیت‌ها را تغییر بدهیم، زیرا حرکت فعال و شعور مندانه دانشجویان در حقیقت به نفع جامعه است.

● دانشگاه اسلامی: گفتید که قانون حدود را مشخص

سیاسی بشوند. اینک باید تعریف بکنیم که دانشجوی سیاسی یعنی چه؟ و چطور شد که مواعی به وجود آمد که تشکل‌ها نتوانستند به معنای دقیق کلمه فعال بشوند و دانشجو از آن بُعد سیاسی‌اش دور شد و منفعل و بی‌تفاوت گردید؟

■ میرزایی: گرایش تشکل‌ها به تدریج از آگاهی دادن سیاسی و انجام کارهای علمی، به اعمال حزبی تغییر کرد. البته ثمره حزبی عمل کردن این است که نیروسازی می‌شود، اما اینکه ما می‌گوییم مشارکت سیاسی دانشجویان، به این معناست که باید دانشجویی باشد که آن دانشجو را مشارکت و آگاهی بدهیم، بعد خودش فعال بشود، حالا یا خودش نخبه هست و حضور پیدا می‌کند یا می‌آید در تشکل حضور پیدا می‌کند. در این زمینه به نظر بنده کم کار شد و متأسفانه گرایش به کار حزبی و درگیری سیاسی هم، در جوانان اثر معکوس می‌گذارد. تجربه‌ای که ما در دانشگاه در چند ساله اخیر کسب کرده‌ایم، شاهد آن بوده‌ایم که همین رویکرد باعث دور شدن جوانان از فعالیت سیاسی شده است. این چیزی است که خود تشکل‌ها هم از آن رنج می‌برند، البته یک اقبال عمومی ممکن است پیدا شود و فضا عوض بشود، اما کلاً تشکل‌ها از این رنج می‌برند. این است که باید یک اصلاحی در ماهیت کار تشکل‌ها صورت گیرد و آنها کار دانشگاهی بکنند، چه در سازندگی و چه در آگاهی دادن به مخاطبان.

مطلب بعد اینکه در یک دوره‌ای دانشگاه مورد غفلت واقع شد و متولیان امر احساس کردند، همین وضع موجود کافی است و خیلی خوب است، اما واقعیت این است که در بین دانشجویان، گرایش‌های مختلف وجود دارد. ما بایستی به نحوی ارزش‌گذاری بکنیم و به آنها در چارچوب قانون اجازه فعالیت بدهیم. موضوعی که در واقع در دولت اخیر به طور جدی بحث شده است و بحث زیبایی هم هست اینکه فعالیت بایستی در چارچوب قانون باشد. می‌گویند «شیر اسلام را تا آخر باز بکنید» اما در چارچوب قوانین مشروع دین، یک سری احتیاط‌های اضافه نیاوریم که افراد از دین زده بشوند. اینجا هم اضافه بر قانون، چیزی را بر محیط‌های دانشگاهی و سایر جاها تحمیل نکنیم. قانون خیلی اجازه فعالیت داده، خیلی اجازه اظهارنظر و تبادل اندیشه داده است، در حالی که ما دوره‌ای را در دانشگاه گذرانده‌ایم که این در دانشگاه محقق نشده است، به دلایل مختلف که ممکن است در صحبت دوستان باشد و یکی از آن دلایل ممکن است خود همین تشکل‌ها باشند که نگذاشتند دیگران بیایند حرف بزنند. یکی هم ممکن است دولت، بی‌توجهی کرده باشد.

بنده اشاراتی می‌کنم. این موهبتی را که نظام جمهوری اسلامی به مردم داد، ما خودمان کم کم مخدودش کردیم، باید فضا را باز و بسترسازی کرد و به گرایش‌های مختلف دانشجویی با اعتقاداتی که دارند، در چارچوب قانون اجازه فعالیت داد و این روند را به دانشگاه‌های خاص محصور نکرد که دانشگاه الف اینطور و ... در دانشگاه دهها نظریه هست، دهها فکر هست، بگذاریم دانشجویها بیایند فعالیت کرده و در چارچوب قانون، تمرین کارهای فکری بکنند. البته این قانون هم که بحث آن الان مطرح است، ما باید تکلیف خودمان را با آن مشخص بکنیم و با قانون تعارف نکنیم، یعنی وقتی آمد و گفت چارچوب یعنی «این»، خود ما اولین کسی نباشیم که مخالفت کنیم. فرض کنیم در مورد تشکل‌ها، بنده سیر قوانین تشکل‌ها را به شما می‌گویم چون خودم ذی نفع این تشکل‌ها نیستم، راحت‌تر این مطالب را بیان می‌کنم. مثلاً یک دوره آمدند، آئین‌نامه تشکل‌ها را به وجود آوردند ولی تشکل‌ها آن را قبول نکردند (حالا من در مورد درست یا غلط بودن آن بحث نمی‌کنم). شورای انقلاب فرهنگی این را تصویب کرد و تشکل‌ها آن را قبول نکردند! حالا در دولت جدید بحث این است که آزادی و اجازه فعالیت بیشتری بدهیم که بحث خیلی خوبی است که در وزارت آموزش عالی مطرح است و یک سری آئین‌نامه‌ها و بخشنامه‌های جدیدی را دارند به دانشگاهها ابلاغ می‌کنند. چون خود من در موضع مدیریتی هم هستم، می‌بینم باز خود این تشکلها می‌ایستند که «اینها برای ما اعتبار قانونی ندارد!» بیاییم تکلیف خودمان را با قانون مشخص کنیم. بالاخره می‌خواهیم قانون اجرا بشود یا خیر یا فقط همین کلمه «قانون» را داریم؟! به هر حال چارچوب و اساس نظام ما قانون است و دولت هم الان همین را می‌گوید، بنابراین فعالیت‌ها باید در چارچوب قانون عمل بشود.

● دانشگاه اسلامی: مثلاً تشکلی با فلان انتخابات مشکل

پیدا می‌کند و می‌گوید ما این انتخابات را تحریم می‌کنیم. آیا منظور شما دین است که اعلام کند که تحریم می‌کنیم، ولی عملاً بیاید به پای صندوق رای و به موضع‌گیری خود عمل نکند! آیا نقض غرض آن تشکل نمی‌شود؟ آیا به نظر شما این مجموعه دچار مشکل نمی‌شود؟

■ میرزایی: مواضع سیاسی انتخابات بحث دیگری است.

در مورد محیط‌های دانشگاهی راجع به قوانین تشکل‌ها بالاخره یک قوانینی را ما قایل هستیم. این چارچوب را چه کسی تعیین می‌کند؟ نهادهای قانونی. اگر نهادهای قانونی این را تصویب کردند، ما به این مقررات باید احترام بگذاریم. البته احترام را

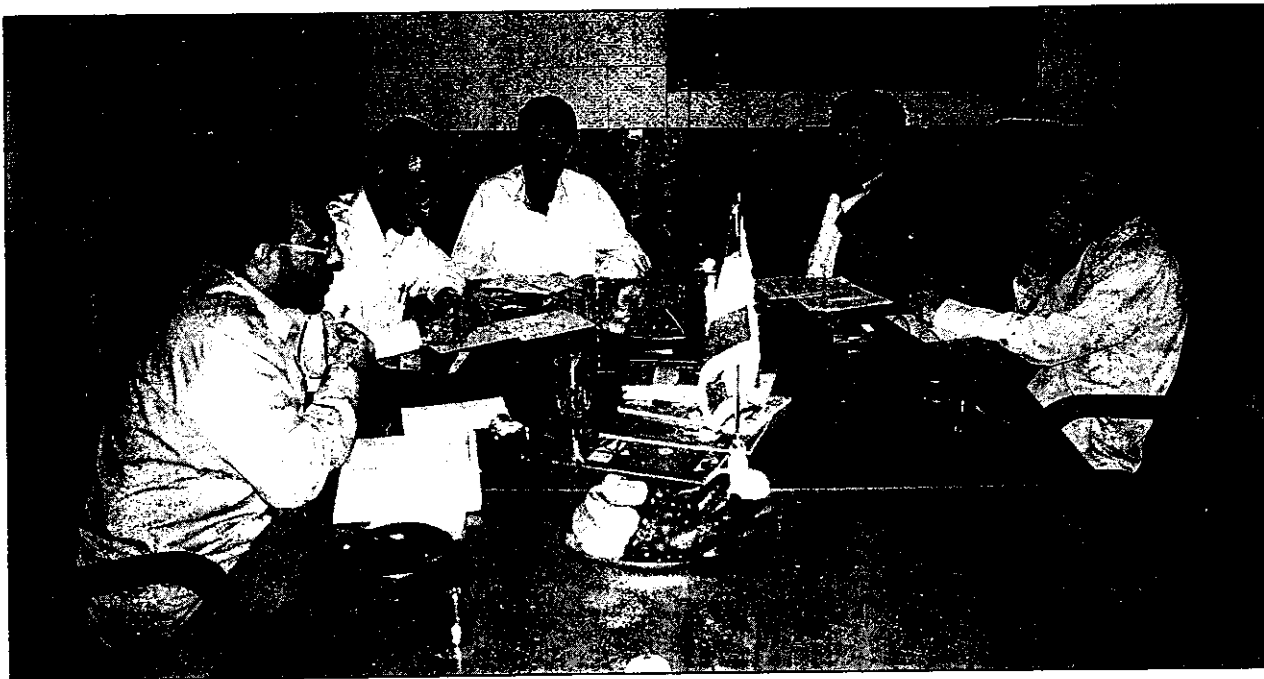
«عملاً» بگذاریم. این چیزی است که در مجامع متمدن تحقق یافته است؛ مخالفت می‌کنند، اظهار نظر می‌کنند، حتی شده تا بالاترین مراحل هم می‌روند، ولی در مقام اجرا کسی نمی‌آید آن را زیر پا بگذارد، چون آن موقع شهر بی‌قانون و پُر از آشوب و هرج و مرج می‌شود. در مورد تشکل‌ها، باید فضا باز بشود یعنی تا آنجایی که مقررات اجازه می‌دهد بستر برای ابراز نظر و ارائه دیدگاه‌های مختلف مناسب شود اما در چارچوب رسمی‌ای که نظام مشخص می‌کند و تشکل‌ها باید آن چارچوب را رعایت کنند.

■ **نصوه:** یکی از عناصر مهم مشارکت سیاسی در همه دنیا برابری است، برابری در فرصت‌ها و در امکانات که الان یکی از موارد تئوریک و نظری مشارکت سیاسی دانشجویان در دانشگاه، همین عدم اعتقاد قلبی به این است که چه مسئولین آموزش عالی و چه مراکز غیر دولتی و چه در عرصه عمل، برابری‌ها رعایت نمی‌شود. در نتیجه، انحصار طلبی در دانشگاه شکل گرفته و اصلاً یک خصلت شده است. من نمی‌دانم اینکه جنبه خصلتی پیدا کرده است، چگونه قابل رفع است. یکی از موانع نظری و عملی فعالیت تشکل‌ها همین است. یک مانع نظری که بر می‌گردد به شکل انتقاد از تشکل‌های دانشجویی که من فکر نمی‌کنم این امر مسئولیتش بر عهده تشکل‌های عمده دانشجویی باشد، زیرا خود دانشگاه یکی از کارکردهایش این است که علم و دانش را به افراد انتقال بدهد، علم و دانش هم همان تجربیات و فهم‌های بشر است که انباشته شده و به صورت علمی و عقلانی و تجربه بشری نمود یافته و این آزمون و خطاهای بشر هم انباشته شده و الان در قالب علم و دانش، قابل ارائه است. دانشگاه هم محل انتقال علم و دانش است، یعنی جوانی که آمده در دانشگاه باید حامل اینها باشد. حال وقتی که وارد کار سیاسی می‌شود و ما این را به عنوان امتیاز منفی برای دانشجو حساب می‌کنیم و ادعا می‌کنیم که وی فاقد عقلانیت و تجربه است! من این را قبول ندارم. معتقدم که یکی از مشخصه‌ها و ویژگی‌های مثبت دانشجو همین است که در فرایند کسب دانش حضور دارد و در عین حال فعالیت سیاسی را انجام می‌دهد. وجه ممیز آنها با جوان‌های دیگر هم همین است. اتفاقاً من می‌خواهم بگویم غالب حرکت‌های سیاسی که در دنیا انجام می‌شود، توسط جوان‌ها انجام می‌گیرد، زیرا نخبه‌های جوان همین‌هایی هستند که در دانشگاه حضور دارند و عقلانیت و تجربه کسب می‌کنند و در کنارش جسارت، آرمان‌گرایی، عدالت خواهی، آزادی خواهی را هم دارند (سایر اقشار هم این خصلت‌ها را دارند ولی جوان نیستند،

جسارت جوان را ندارند و فاقد تعلقات به مادیات و دنیا و آنچه که متعلق به یک انسان است و سن و سال آدم اقتضا می‌کند، می‌باشند). اینها مشخصات خوب دانشجویان است که یکی از موانع نظری فعالیت دانشجویان همین است که ما از این مشخصات مثبت دانشجو، تلقی منفی داریم و فکر می‌کنیم بنده‌ای که دانشجو هستم باید رفتار یک پیرمرد شصت هفتاد ساله را داشته باشم یا رفتار یک استاد دانشگاه یا روحانی خیلی محترم و معظم را داشته باشم که الان در سن و سال کهولت به سر می‌برد.

یکی دیگر از موانع نظری فعالیت تشکل‌های دانشجویی مربوط به دانشگاه است و آن بحث اطلاع رسانی و آگاهی بخشیدن به دانشجو می‌باشد که عنصر مهم برای مشارکت است. مخصوصاً برای دانشجویها، انجام این مهم به طور کامل بر عهده تشکل‌های دانشجویی نیست. هر چند تشکل‌ها یکی از وظایفشان انجام و اهتمام به این مسئله است ولی بیش از آنها، این امر متوجه مسئولین آموزش عالی است، ایشان نباید فقط به فکر خوابگاه و غذا و تنظیم واحد درسی باشند، زیرا در عصر انفجار اطلاعات، دانشگاه‌های ما یکی از موانعی که برای تولید علم - و نه مشارکت سیاسی - دارند این است که با مسئله اطلاعات برخورد درستی نمی‌کنند و در حقیقت، ارائه و در اختیار گذاشتن اطلاعات برای کسانی که می‌خواهند فکر کنند یا هر نوع عمل سیاسی یا فرهنگی انجام دهند با تأخیر بلکه با مشکلاتی مواجه می‌شود. از طرف دیگر، بعضی‌ها فکر می‌کنند که اگر جوان، اطلاع نداشته باشد و یا مردم فاقد آگاهی باشند بهتر می‌شود بر آنها حکومت کرد. در صورتی که مدل مطلوب اسلام و آنچه که حضرت امام ترسیم کردند، مبتنی بر این است که حکومت «با مردم» است نه حکومت «بر مردم» و باز این یک مشکل نظری است که ریشه تاریخی هم دارد.

یکی از مشکلات دیگر، عدم تلقی صحیح از مفهوم همراهی دین و سیاست است، زیرا معتقدیم که سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما هم عین سیاست ما، اما اینجا بحث به هم ریخته است. بعضی فکر می‌کنند زمانی که سیاست ما عین دیانت ما باشد، پس کسی می‌تواند صاحب نظر در امور سیاسی باشد که صاحب نظر در مسائل دینی هم باشد و این خلط مبحثی است که باعث شده کسانی که در مصادر امور کشور ما هستند عیناً بگویند مشارکت سیاسی حق مجتهدین است، چون آنها هستند که عالمان علم دین هستند. من فکر می‌کنم حتی اگر به آنها اجازه بدهیم، دیگر مجتهد متجزی را هم قبول نمی‌کنند و می‌گویند سیاست عین دیانت است و دیانت هم قابل تجزی



و ابلاغیه و غیره و یا حتی تصویب قانون، می شود توسعه را ایجاد کرد، در صورتی که اصلاً توسعه «دستوری» نیست و در هیچ کشور دیگری سراغ ندارم که توسعه به شکل دستوری به وجود آمده باشد و مخصوصاً در ارتباط با مشارکت سیاسی، چنین چیزی محلی از اعراب ندارد؛ زیرا در توسعه اقتصادی، شاید بتوان ادعا کرد دستور و آئین نامه کارساز باشد، اما مشارکت سیاسی دستوری، اصلاً ممکن نیست و به ضد خودش تبدیل می شود.

اگر بخواهیم موانع عملی مشارکت را نام ببریم، غیر از بحث برابری امکانات و انحصار طلبی که به صورت یک خصلت در دانشگاه نمود یافته، باید به بحث عدم تفکیک کار سیاسی و سیاسی کاری اشاره کنیم. یعنی وقتی وارد عرصه عمل که می شویم، علیرغم سردادن همه شعارها، مسائل اعتقادی و اخلاقی و نیز الزامات توسعه و مشارکت سیاسی را رعایت نمی کنیم. مثلاً در بحث قانون گرایسی، می گوئیم قانون خیلی خوب است، شعارش را هم می دهیم - فکر نمی کنم تاکنون در کشور ما، حتی در رژیم گذشته هم، کسی گفته باشد قانون چیز بدی است، بلکه به عکس همه قانون را امر خوبی دانسته اند - اما بحث این است که اولاً قانون خوب است برای همسایه! ثانیاً یک وضعیتی پیدا کرده ایم که گندم نشان می دهیم ولی جو می فروشیم و همین یکی از مشکلات عملی مشارکت سیاسی دانشجویان است؛ چون دانشجویان بیرون گود هستند و ما داخل گودیم و لذا ما متوجه عملکرد خود نمی شویم، اما دانشجوی بیرون گود متوجه می شود که دم از قانون و مشارکت سیاسی می زنیم ولی مانع حضور فعال غیر خود می گردیم و چنانچه کس دیگری آمد حرفی زد می زنیم دندانش را هم می شکیم!! کما اینکه در دانشگاه تهران این اتفاق افتاد. شخصی آمد و علیرغم نظر فرد دیگری نظری داد، زدند و دندانش را

نیست. این هم یکی از موانع نظری در فعالیت و مشارکت سیاسی در کشور و به ویژه در دانشگاههاست، چون جوانها با حساسیت به مسائل نگاه می کنند و از سویی غیر عقلانی بودن حرکت های دانشجویی - که بعضی به رخ مخاطبان تشکل ها می کشند - مطرح است که در این صورت دیگر تکلیف جوان روشن می شود، یعنی اضافه بر آن تلقی نادرست از همراهی دین و سیاست، این بحث هم اضافه می شود.

یکی دیگر از موانع، فقدان تلقی صحیح از قانون در بین دولتمردان است. یعنی ما بعد از دوم خرداد و ۲۰ سال از انقلاب گذشته، تازه می فهمیم و این شعار را می دهیم که باید رفت سراغ قانون. من نمی گویم قبل از آن قانون گرایی نبوده، این بحث های مقایسه ای بین خوب و خورتر است، حالا نمی خواهم گذشته را نفی بکنم؛ چون گذشته ما بوده که این محصول را داده است. هر چند انتقادهایی به دولت آقای هاشمی و عملکرد دولت و کارگزاران وجود دارد، ولی فکر می کنم دوم خرداد و اتفاقاتی که به جود آمده محصول آن دوره است وگرنه یک شبه وجود نیامده است.

در همین جا، مسأله دیگری مطرح است و آن موضوع خط قرمزهاست؛ یعنی کجاهاست که تشکل دانشجویی یا هر کسی که می خواهد کار سیاسی انجام دهد، باید توقف کند. این خط قرمزها آیا بر محور منافع ملی و امنیت ملی توسط مرجع معلوم، مشخص می شود و به همه فهمانده می شود یا مفاهیم من عندی مجملی است که هر گاه در برابر یک گروه سیاسی کم آوردیم آن را علم می کنیم که آقا اینجا خط قرمزماست!! این هم از دیگر موانع موجود می باشد.

بحث دیگری که مشکل داریم، در بحث توسعه به معنی کلی است که ما فکر می کنیم توسعه «دستوری» است. متأسفانه دولتمردان ما تصورشان این است که با صدور دستور، آئین نامه

شکستند! چشمش را معیوب کردند! این اتفاقی بود که افتاد و هنوز هم همین روند ادامه دارد. یعنی ما متأسفانه آن «حوصله و سعه صدر» را برای شنیدن نظرات مخالف خودمان نداریم یا مثلاً قانون را شورای انقلاب فرهنگی وضع می‌کند، بعد خود ما می‌آییم آن را تحریم می‌کنیم. قانون هم هست با این وجود خود قانون را - جدای از خوب بودن یا بد بودنش - تحریم می‌کنیم. نکته‌ای که جالب است اینکه آنها که قانون را رعایت می‌کنند بیشتر اذیت می‌شوند! مثلاً ما - جامعه اسلامی دانشجویان - در بین کانون تشکل‌ها، تنها تشکلی بودیم که قانون را در تمام زمینه‌هایی که فعالیت کردیم رعایت کردیم. رفتیم از شورای انقلاب فرهنگی مجوز گرفتیم، ولی بیشترین اذیت و آزار بر سر تشکیلات ما آمد، یعنی بیشترین اذیت‌ها و مزاحمت‌ها و تبعیض‌هایی که اتفاق افتاده، نسبت به تشکل‌های ما شد که اصلاً بعضی از مسئولین آموزش عالی نمی‌دانند چنین تشکلی وجود دارد، یعنی خودشان را زده‌اند به آن راه، مثل اینکه چنین تشکلی با آن حجم فعالیت در دانشگاه‌ها وجود ندارد.

بحث دیگر هم بحث خشونت و اعمال خشونت است که تابع همان بحث انحصارطلبی و گندم نمایی و جو فروشی بعضی از تشکل‌ها در دانشگاه‌ها است که اکنون نیز در دانشگاه‌ها شاهد آن هستیم و البته ریشه دیرینه هم دارد. من یادم هست در انتخابات مجلس پنجم ما جلسه گذاشته بودیم و مجوز هم گرفته بودیم، پارچه‌هایی که شب زده بودیم صبح آمدیم دیدیم نیست! یک روز ما در دانشکده حقوق و علوم سیاسی جلسه داشتیم که قرار بود خودم و یکی از دوستان برویم در مورد مواضع تشکل صحبت کنیم، دیدیم بعضی از دوستان تشکل دیگر، علی‌رغم اینکه رئیس دانشگاه آمده بود و می‌گفتند بروید کنار، اما کنار نمی‌رفتند. از یک دانشگاه دیگر، اعضاء مرکزی تشکلی آمده بودند و درب سالن اجتماعات را بسته بودند و آنجا ایستادند تا هر که آمد یک کتک سیری هم به او بزنند!! بحث خشونت در دانشگاه با توجه به جوانی و هیجانان و احساسات، یک بحث جدی است. در چنین فضایی، دانشجو از فعالیت سیاسی گریزان می‌شود، زیرا دانشجو می‌بیند باید از درسش عقب بیفتد، تهمت بخورد، حرف‌هایی بشنود نظیر اینکه «شما که آگاهی از مسایل دینی ندارید چرا اظهار نظر می‌کنید»، یا اینکه «شما با خط قرمزهای نظام مشکل دارید» و نهایتاً کتک هم بخورد، بنابراین وقتی هزینه‌های کارسیاسی را در دانشگاه‌ها زیاد می‌کنیم، معلوم است که دانشجو نمی‌آید و استقبال نمی‌کند. در حقیقت ما آنقدر

موانع فعالیت را زیاد می‌کنیم که دانشجو دیگر راغب نیست استقبالی از این برنامه بنماید.

بحث دیگری که من به عنوان آخرین بحث دارم، این است که یک اعتقاد باید به وجود بیاید و تکلیف‌ش مشخص شود و این هم از موانع نظری و هم عملی فعالیت‌های دانشجویی است و یکی از مهمترین آنهاست و آن اینکه، مثلاً مقام معظم رهبری درخواست‌شان از دانشجویها این است که یک «فعالیت سیاسی مستقل و دانشجویی» را در دانشگاه‌ها شکل بدهند نه اینکه یک فعالیت حزبی را به نمایندگی از گروه‌ها و دستجاتی که بیرون از دانشگاه هستند، تدارک ببینند. این خواسته به حقی است زیرا ما دانشجویانی داریم - مخصوصاً آنها که در دانشگاه‌ها هستند - که اینها یک تعلق خاطری به تشکل‌ها و نهادهایی که بیرون از دانشگاه کار سیاسی می‌کنند دارند و علاقمند هستند با آنها ارتباط برقرار کنند. از طرفی تشکل‌هایی که بیرون از دانشگاه هستند، می‌خواهند عضوگیری کرده و جای پا و تریبون پیدا کنند لذا علاقمند به ارتباط با دانشجویها هستند. در این شرایط اگر ما تمهید نکنیم و به تشکل‌های وابسته به جریان‌ات خارج از دانشگاه بگوییم باید مستقل بشوید، ولی امکانات کار را فراهم نکنیم تا این دانشجو بتواند ضمن علاقمندی به فعالیت با تشکل‌های بیرون از دانشگاه، در داخل محیط دانشگاه با خصلت‌های دانشجویی، پیش رود، توفیقی نخواهیم داشت؛ زیرا هیچوقت نمی‌توانیم اختیار آنها را سلب کنیم. پس باید این اعتقاد تقویت شود که دانشجو بایستی جدا از همه این مسائل به عنوان یک تشکل دانشجویی با حفظ هویت مستقل و دانشجویی فعالیت کند.

کسانی باید این مسأله را تبیین و ترسیم کنند و توضیح بدهند که هم تشکل‌ها این موضوع را بفهمند و هم دانشجویان متوجه شوند که عملاً گروه یا گروه‌های بیرون دانشگاه نیستند، بلکه خودشان تصمیم می‌گیرند، خودشان فکر می‌کنند و خودشان عمل می‌کنند. برای دست یافتن به این آرمان چند مؤلفه را باید در نظر گرفت. یکی همین آگاهی دادن به تشکل‌هاست. دیگری اعتقاد تشکل‌ها و مسئله سوم این است که مقدمات و لوازم این مسئله را فراهم بکنیم. یکی از لوازم اساسی این مسئله که در غالب جریان‌های دانشجویی مطرح می‌باشد این است که تشکل‌های دانشجویی استقلال مالی ندارند و اصلاً در هیچ کجای کشور فکر اینکه تشکل‌های دانشجویی استقلال مالی داشته باشد بوجود نیامده است. حداکثر آن این است که مراکزی که تشکل‌های دانشجویی را تقویت مالی می‌کنند و تشکل‌هایی که داخل دانشگاه هستند، نمی‌توانند

بروند دانشگاه تهران بگویند پول بدهید، می‌خواهیم پول آب و برق مکان تشکل مان را بدهیم، زیرا رئیس دانشگاه می‌گوید به من چه؟ شما با من چکار دارید؟ ممکن است به صورت رفاقتی این کار را بکنند، اما علی‌الاصول و بر اصل وظیفه این کار را انجام نمی‌دهند. حتی وزیر علوم هم نمی‌تواند این کار را بکند، چون رؤسای دانشگاهها زیر نظر مستقیم وزارت علوم و آموزش پزشکی نیستند و آنها هم هیچ تکلیفی نسبت به این قضیه ندارند. خوب این تشکل دانشجویی که مرکزیت‌اش بیرون از دانشگاه است (حالا به آن‌هایی که داخل دانشگاه هستند هم می‌پردازیم)، برای تأمین هزینه‌های اولیه‌اش با تمام توقعات متعددی که ما از آن داریم: آگاهی بدهد، تجربه بدهد، دانش را انتقال دهد، مستقل باشد، آدم خوبی باشد، کارهای فکری هم بکند، اخلاق را هم مراعات بکند، درس‌اش را هم خوب بخواند و تمام نمردهایش الف باشد، لزوماً باید منبع درآمدی داشته باشد. از آن طرف هم می‌گوییم که اگر می‌خواهی فعالیت دانشجویی بکنی، همه آن مشکلات را هم داری یعنی کتک می‌خوری، اتهام می‌خوری، از درست عقب می‌مانی، مشکلات دیگر پیدا می‌کنی و ... به ناچار باید گفت، پول توی جیبیت را هم در این کار بگذار! برو از جای دیگر جور کن و کار سیاسی هم انجام بده!!

دانشجو معتقد است یک قسمت از مشارکت و توسعه سیاسی این است که می‌خواهم یک تغییراتی در محیط ایجاد کنم و یکی از دلایلی که قشر جوان دارد وضع موجود را نفی می‌کند، همین است و این را باید پذیرفت. البته این امر باید در آن چارچوب‌های معلوم و مشخص صورت گیرد ولی باید دقت کرد که آن چارچوب‌ها و خط قرمزها مانع این نشود که ما چنین امکانی را از جوان سلب کنیم و بگوییم که شما باید با وضع موجود کنار بیایید. جوان برای این آمده که وضع مطلوب را بسازد و ساختن وضع مطلوب بدون ترک وضع موجود ممکن نیست. اگر شما خواستید وضع موجود را ترک بکنید و وضع مطلوبی را بسازید، مسلماً این با خیلی از جاها درگیری پیدا می‌کند. لذا درست نیست گفته شود، آقایی که در دانشگاه تهران یا دانشگاه فلان کار می‌کنی، باید توجه داشته باشی که آن

نصر:

اگر قرار باشد گروه‌ها، احزاب و تشکل‌ها نهادینه شوند در وهله اول اعتقاد و پذیرفتن مباحث نظری این مسئله اهمیت دارد.

کاری که می‌خواهی انجام دهی و در جهت رسیدن به وضعیت مطلوب است، این ترک وضعیت موجود با بنده که رئیس دانشگاه یا معاون دانشجویی دانشگاه هستم برخورد پیدا نکند. از طرف دیگر نمی‌توان پذیرفت که به عنوان رئیس دانشگاه، امکانات را در اختیار این فرد بگذاریم تا وضعیت موجود را تغییر دهد، چرا که رئیس دانشگاه نیز بر آن است که آیا من باید به تو پول بدهم تا وضعی را که برای حفظ آن مسئولیت دارم، تغییر دهی؟ یقیناً نمی‌دهم!!

یکی از مهمترین قضایا این است که بعضی ارگانها مثل نهاد نمایندگی رهبری، شورای انقلاب فرهنگی یا وزارت‌خانه‌ها و جاهایی که مستقیماً با تشکل‌ها و مجلس ارتباط دارند، باید فکر بکنند که این بودجه فرهنگی که خیلی از آنها هم به نام تشکلها - و نه توسط اینها - خرج می‌شود باید در اختیار تشکل‌ها قرار گیرد؛ زیرا این امر باعث می‌شود که استقلال آنها به علت نیازهایشان در یک حد قابل قبول بالا برود. البته این حمایت‌های مالی باید طبق ضوابطی در اختیارشان قرار گیرد تا انشاء... اینها بتوانند فعالیت‌هایشان را گسترش بدهند و بدین ترتیب یکی از موانع مشارکت سیاسی دانشجویها رفع بشود.

● دانشگاه اسلامی: در دنباله صحبت‌های آقای طاهری پیرامون عقلانیت نکته‌ای را عرض کنم. شاید عقلانیت در تعبیر هر یک از ما، یک اشتراک لفظی باشد. اصلاً این عقلانیت یعنی چه؟ بله، اگر نام سطح بالاتری از عوام الناس را عقلانیت بگذارید، روشن است که دانشجو یک مقداری از مردم بیشتر و عمیق‌تر به قضایا نگاه می‌کند. این هم ناشی از تعریفی است که برای دانشگاه ارائه گردید که دانشگاه منبع تجمع دانش است و رسالت اولیه‌اش تولید و انتقال دانش به شیوه‌های مشخص با یک متدولوژی خاص می‌باشد. اما اینکه هر یک از آقایان اشاره‌ای به عقلانیت داشتند، واقعاً منظور چیست؟

☐ نصر: البته دانشگاه تولید دانش هم نمی‌کند. ما به عنوان افراد پژوهشگر باید تولید دانش بکنیم. دانشگاه‌ها انتقال دهنده دانش هستند، ما باید با این موضوع واقعی برخورد کنیم.

● دانشگاه اسلامی: نکته‌ای در مورد انحصارگران به ذهنم رسید. همه می‌گویند انحصارگران مشکل ایجاد می‌کنند. پیش مسئولین و مدیران دانشگاه که می‌رویم، می‌گویند انحصارگران کار را خراب کرده‌اند. پیش بچه‌های تحکیمی می‌رویم، می‌گویند انحصارگران، پیش بچه‌های جامعه اسلامی می‌رویم می‌گویند انحصارگران، بالاخره این انحصارگران چه کسانی هستند و کجا هستند؟ آقای طاهری! عوامل و موانع گسترش مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی و سیاسی شدن دانشگاهها که از عوامل ایجاد بی‌تفاوتی در دانشجویان بشمار می‌روند را از نظر خودتان توضیح دهید.

□ طاهری: یک توضیحی در مورد قانون بدهم که به آن اشاره شد و بسیار مهم است. تأکید من بر قانون، همان قانون اساسی جمهوری اسلامی است که محور و ملاک کار می‌باشد. اگر به مسایل دقیق‌تر شویم، راه اصلاح قوانین جزئی - که محور بحث ماست - باز است و ما از طریق اصلاح آنها باید به دنبال تغییر آنها هم باشیم. به عنوان نمونه، گروهها و افرادی معتقدند که در قانون کار، آن مؤلفه‌هایی را که لازم است در امر قانون‌گذاری رعایت بشود، رعایت نشده یا در زمانی این قانون مناسب بوده اما بعد از گذشت دوره و زمانی اشکالش مشخص شده است. ما راه اصلاح قوانین را داریم که از آن طریق باید وارد شد و قوانین را اصلاح کرد. لذا ما وقتی جامعه قانونمند را می‌خواهیم، باید اعتقاد داشته باشیم که قوانین در آن حاکم باشند بدین معنی که قانون اساسی پذیرفته شده و همه براساس آن فعالیت بکنند. با این باور می‌توان وارد موارد جزئی شد و بحث کرد. مثلاً یک جاهایی که قانون کارایی خود را از دست می‌دهد و ضررهایی به همراه می‌آورد یا آن قانون در راستای قوانین اساسی ما ارزیابی نمی‌شود بلکه به یک معنا آنها را نمی‌کند و در تعارض با آنها قرار می‌گیرد، می‌شود به اینها حساسیت‌هایی هم نشان داد. کمالاتی که جریانات دانشجویی به ویژه در سال گذشته راجع به یکی از این قوانین، اعتراض نسبتاً مفصل و مهمی را داشتند و با توجه به اینکه آن قانون ضربه‌های زیادی را به انقلاب و نظام می‌زند خواستار لغو آن بودند، منتهی به لحاظ عملی ملتزم به آن بودند.

فرض بفرمایید نظارت استصوابی که مورد بحث بود؛ اگرچه التزام داریم به این که نمایندگانی مطابق نظارت استصوابی، انتخاب و به مجلس می‌روند، با این وجود افراد منتقد به این قانون نرفتند آنها را از مجلس بیرون بکنند و بگویند اینها نمی‌توانند برای ما قانون بگذارند و اگر بگذارند ما آن را اجرا نمی‌کنیم. هر چند آن را پذیرفتند ولی به دنبال این

بودند که از راهای منطقی و معقول خودش، اصلاحش بکنند. الان هم همین تلاش در جریان دانشجویی دنبال می‌شود که قانون نظارت استصوابی از بین برود و لغو و اصلاح شود. این جریان‌ها قوانین اساسی را قبول دارند، ولی قانون نظارت استصوابی را به دلیل اینکه آن کلیت و مبناهای قانون اساسی را رعایت نمی‌کند و آزادی‌ها را محدود می‌سازد و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را از مردم می‌گیرد و نهایتاً دامنه مشارکت را کم‌تر می‌کند نپذیرفته، به سمت لغو آن موضع‌گیری کردند.

● دانشگاه اسلامی: قبول کنید که اگر یک سری محدودیت‌های جدی وجود داشت به اینجا نمی‌رسیدیم که مثلاً شعار انحلال مجلس در جریان دانشجویی هم مطرح بشود! یعنی حدود نه تنها عملاً نگهداری نشد، بلکه برای صیانت از جغرافیای تشکل خودمان، از آن چشم پوشیدیم و در عمل پذیرفتیم که اگر قرار باشد منابع قدرت تشکل‌ها، احزاب و جناح‌ها به خطر بیفتد، خیلی از جاها حدود را باید کنار بگذاریم تا بمانیم، تا این حزب و تشکل و غیره بماند. این در مورد جامعه اسلامی هم می‌تواند صادق باشد، در مورد دفتر تحکیم وحدت هم می‌تواند صادق باشد، در مورد مثلاً حزب فلان هم صادق است، در مورد همه صادق است و این یک بحث بنیادی است.

□ طاهری: در نظامی که طراحی کرده‌ایم، اصلاح قانون اساسی را هم در آن گنجانده‌ایم. ما وقتی نظام قانونمندی را درست کردیم و نظام تثبیت شد، این به آن معنا نیست که تا آخر آن قانون را رعایت و اجرا بکنیم!! در حقیقت جامعه خودش را با قانون نمی‌بندد، با قانون می‌خواهد به کارها نظم و سامان بدهد و به سمت مطلوبیت‌هایی که می‌خواهد، برود. لذا بعضی وقتها قانون را باید اصلاح کرد، نقضش کرد، عوضش نمود! راه اصلاح قانون باید همیشه باز باشد که این هم در قانون اساسی ما پیش بینی شده است. شورای بازنگری قانون را داریم که در حقیقت حضورشان بدین جهت پیش بینی شده که در مواقع لازم قوانین را تغییر بدهند. فرض بفرمایید در خصوص مسئله مرز آزادی در «لایه‌های فکری» به این نتیجه رسیدیم که مرزهای آزادی باید گسترش پیدا کنند، این به آن مفهوم نیست که ما باید «مرز عملی» را هم گسترش بدهیم و ساختارها را بشکنیم، بلکه این مبانی و نتایج تعامل فکری در حوزه اجرایی و قانون‌گذاری می‌آید و مسیر خودش را پیدا می‌کند. حتی قانون اساسی را می‌تواند اصلاح بکند و به سمت بازکردن بیشتر فضای سیاسی و افزایش مشارکت مردمی و کم کردن نهادهای حکومتی یا افزایش قدرت آنها و در حقیقت تنظیم روابط نهادهای حکومتی سوق دهد، ولی بحث سر این است که در

جای ثابت و محکمی باید بنشینیم و سپس حرکت کنیم، یعنی زیرپایمان محکم باشد به نحوی که گذشته‌مان نفی نشود؛ زیرا در حقیقت نقد گذشته برای ما ملاک است و در حرکت کردن به سمت آینده، باید به آن نتایج توجه کرد.

■ **نصر:** آقای طاهری تفکیکی بین قانون اساسی و قانون عادی کردند. باز در این هم فرق است که قانون اساسی چیست؟ ولی من فکر می‌کنم با همین مثالی که خودشان زدند این موضوع را بپذیرند که ما همین طور که قایل به مناقشه در قانون عادی هستیم و در حول و حوش آن بحث‌های نظری و فکری می‌کنیم، در قانون اساسی هم می‌توانیم یک شورای بازنگری در نظر گرفته و درصدی از دانشگاهی‌ها را هم در آن شرکت دهیم. ممکن است رهبر بگوید که این شورا به صورت دوره‌ای فعالیت نماید (ممکن است هر سال بگوید، ممکن است ۲۰ سال هم نگوید، حتی تاریخ هم برایش مشخص نشده که بتواند اتفاق بیفتد)، ولی این بدان معنی نیست که در همه

چراغ زرد، چراغ احتیاط است و پنج هزار تومان جریمه ندارد و روی آن بحث نظری بکنیم که آن کسانی که این قانون را گذاشته‌اند و جریمه‌ای تعیین کرده‌اند کار مثبتی انجام نداده‌اند. به نظرم این قانون، با قوانینی که راجع به انتخابات مجلس یا مثلاً در مورد مسائل اقتصادی و ارزی کشور وضع شده است فرقی نمی‌کند. من فکر می‌کنم این یک بام و دو هوا است و مغالطه‌ای است که برادرمان انجام می‌دهند و این طور نمی‌توانیم مسئله را رفع بکنیم و این قایل توجیه نیست.

● **دانشگاه اسلامی:** بحث این است که ما ملتزمیم قانون را رعایت کنیم. اما آیا مجاز هستیم در اصول و مبانی هم مناقشه بکنیم؟ ما در قوانین اساسی هم می‌توانیم مناقشه علمی بکنیم ولی اینکه قانون زیر پا گذاشته بشود پذیرفتنی نیست.

■ **طاهری:** بنده چنین برداشتی نداشتم.
■ **نصر:** این واقعیتی است که آیین‌نامه تشکل‌های دانشجویی را دفتر تحکیم تحریم کرد، اعلام هم کردند،



طاهری:

یکی از موانع مشارکت دانشجویان وجود تشکل‌های مصنوعی است که بدون توجه به نیازها، خواسته‌ها و تقاضاهای جامعه دانشگاهی از طرف دولت به جامعه دانشگاهی تزریق می‌گردد.

مصاحبه هم کردند و در هیچ جای کشور هم به آن عمل نکردند. من نمی‌خواهم بگویم آن قوانین درست بود، ما خودمان چند برگه به آقای هاشمی نوشتیم و گفتیم که این اشکال دارد ولی تحریم نکردیم، عمل هم کردیم با اینکه به ما بیشترین ضرر هم وارد شد. بعد هم همه ما را اذیت کردند چون از مسئولین کسی به آن اعتقاد نداشت. دوستان وزارت علوم در آن دوره به تشکل‌های متعدد در دانشگاه انتقاد داشتند و آیین نامه به آنها تحمیل شده بود.

■ **طاهری:** در صحبت‌های من چنین مفهومی وجود نداشت که ما می‌توانیم بخشی از قوانین را زیر پا بگذاریم و بخشی را زیر پا نگذاریم. بنده در مقام التزام و اجراء، بحکم این

قوانین می‌شود مناقشه کرد و قوانینی که به شکل قانون اساسی داریم قابل مناقشه است. اینکه ما بیاییم بین قانون اساسی و بقیه قوانین که همه‌شان در مناقشه کردن یکی هستند تفکیکی قایل شویم و بگویم یکی را می‌شود زیر پا گذاشت ولی بقیه را نمی‌شود زیر پا گذاشت، این «یک بام و دو هوا» است، یعنی اگر ما بیاییم قانون‌ها را مناقشه پذیر جلوه دهیم ولی در مورد قانون اساسی چیزی نگوییم؛ از آن جهت که قانون اساسی است منطقی نمی‌نماید. قانون را تحریم می‌کنند، اما عمل به قانون را تحریم نمی‌کنند و این در مورد قانون اساسی نیز فرق نمی‌کند. به عنوان مثال، قانونی را در نظر بگیرید که طبق آن شما نباید از چراغ زرد راهنما بگذری، این موضوع محل مناقشه باشد که

ما ملتزمیم قانون را رعایت کنیم. اما آیا مجاز هستیم در اصول و مبانی هم مناقشه بکنیم؟ ما در قوانین اساسی هم می توانیم مناقشه علمی بکنیم ولی اینکه قانون زیر پا گذاشته بشود، پذیرفتنی نیست.

دانشجوی سیاسی ما نمی تواند این هزینه ها را از قبل در ذهن خود مرور کند زیرا هزینه سیاسی در جاهایی قابل پیش بینی نیست. یک جاهایی هزینه اش بالاست. یک جاهایی هزینه سیاسی معلوم نیست چقدر هست تا دانشجو بتواند اقدامی بکند و حساب بکند این کاری که می خواهد انجام دهد چه مقدار هزینه دارد و آیا اساساً توانش را دارد یا خیر. مثلاً در جامعه دیده می شود که یک اقدام سیاسی فرد، دو نتیجه بسیار فاصله دار می دهد؛ یکی با یک اقدام سیاسی در حد افراطی اعدام می شود و دیگری با همان عمل در فضای سیاسی متفاوت یا در شرایط دیگر وزیر می گردد!! این نتایج فاصله دار و کاملاً متفاوت، مشکل را حاد می کند! یعنی شما نمی دانید که این مقدار جرم شما چقدر مجازات دارد. دانشجو نمی تواند پیش بینی کند این کار را که می خواهد انجام بدهد مثلاً ۵ سال زندان دارد. لذا می ترسد، چون آینده را نمی تواند پیش بینی بکند، نگران هست مخصوصاً اینکه جو رعب و غیر شفاف هم حاکم باشد و تصویری به واقع یا غیر واقع از دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی درست بشود که هزینه سیاسی خیلی قابل پیش بینی نباشد. لذا نه خودش، نه خانواده اش و نه کسانی که با او دوست هستند اجازه نمی دهند که یک مقدار قدمش را بیشتر بردارد. همیشه نگران این است که هزینه جانی هم داشته باشد. از آن طرف سودش هم مشخص نیست. طرف ممکن است حالتی برایش پیش آید که مشکلات زیادی برایش به وجود بیاید که این هم غیر معقول است. باید مشخص بشود که این مقدار فعالیت سیاسی این مقدار سود و به این میزان هزینه دارد و براساس آن برنامه تنظیم شود والا آن جامعه، جامعه ای است که دچار بحران است.

به نظر ما در ایران نیز در جاهایی این را دیده ایم. عملکرد دستگاه قضایی و گاهی دستگاه اطلاعاتی ما، این شائبه را جدی کرده است که جرم سیاسی با مجازاتش تناسبی ندارد و به نظر من دولت جدید باید روی این مسئله کار بکند. مسأله دیگر در کنار موانعی که وجود دارد، این است که اگر مدیریت سیاسی ای که در جامعه داریم، یک مدیریت اقتدارگر و غیر مشارکتی باشد و یا اگر مشارکت طلب است، از نوع مشارکت

است که وقتی می گویم قانون، همه اجرا می شود. منتهی یک وقت است شما می روید به دنبال مناقشه کردن و تغییر قانون اساسی و یک وقت است که بحث تغییر قوانین عادی است. یک وقت بحث تغییر قوانینی است که مجلس ارائه کرده و یک وقت آیین نامه ای است که دولت می گذارد. اتفاقاً ما هر چه می آیم پایین تر، راه اصلاح خیلی راحت تر است. یک آیین نامه ای که خود دولت یا وزارتخانه می دهد یا رئیس دانشگاه بخشنامه کرده، راحت تر باید روی آن بحث کرد یا عوض نمود. هر چه بالاتر می رویم زمان بیشتری می برد و کار کارشناسی بیشتری می طلبد و البته التزام قوی تر می خواهد. ولی باید توجه داشت که همه اینها التزام دارند.

■ **نصرو:** من باز می خواهم بگویم، حق مناقشه تفکیک نمی شود. بنابراین ما حق داریم نسبت به همه آنها مناقشه بکنیم. شما وقتی تفکیک کردید باید این تفکیک به دردی بخورد. وقتی شما یک حقی را قابل هستید باید در تمام موارد قابل تعمیم باشد.

● **دانشگاه اسلامی: آقای طاهری موانع و راه کارهای مشارکت را بفرمایید.**

■ **طاهری:** یکی از بزرگترین موانعی که وجود دارد و خود این امر ایجاد موانع دیگر می کند بالا بودن هزینه سیاسی فعالیت دانشجویان در کشور است.

● **دانشگاه اسلامی: غرض هزینه مالی است یا هزینه سیاسی؟**

■ **طاهری:** هزینه سیاسی به صورت کلی، مختلف است. فرض بفرمایید اگر بخواهیم اینها را شاخه بندی بکنیم هزینه تحصیلی هست، هزینه مالی است، هزینه حیثیتی است، هزینه محروم شدن از حقوق اجتماعی، اقتصادی و شغلی هست، از دست دادن خیلی از امتیازها و موقعیت ها ممکن است جزو این هزینه ها باشد که البته اینها به خود دانشجو مربوط می شود. یک بخش از هزینه ها هم به دانشگاه و هم به جامعه بر می گردد. یک دلیل اش همین نامشخص بودن و شفاف نبودن برخی از قوانین است. ما چه در مقام روشن کردن حدود و چه در مقام قانون گذاری و چه در اجراء دچار مشکل هستیم؛ یعنی

منفی باشد (فرض بفرمایید برای دانشجوها این طور تصور شود که باید بیایند در قالب راهپیمایی‌ها حکومت و مدیریت وقت را تأیید کنند)، این خودش ممکن است ایجاد مانع بکند. در این صورت مدیران انتقاد پذیر نیستند چون شناخته می‌شوند، ولی از آنجا که نیاز به تأیید و توجیه دارند، می‌آیند از جوان حمایت می‌کنند. اینجا دانشجو دچار یک تعارض می‌شود، در برابر کل موضوع‌ها بی تفاوت می‌شود، زیرا که مشارکت سیاسی درست مطرح نمی‌شود. لذا دانشجو می‌گوید من نه در مقام اعتراض وارد می‌شوم و نه در جهت توجیه عملکردها و مواضع و دیدگاههای مدیریت سیاسی کشور. دانشجو باید خودش این را مشخص بکند که اینجاها را باید حمایت کرد و احتیاج به حمایت جدی دارد و اینجا هم جای انتقاد است. در این صورت انتقاد اثر خود را می‌گذارد و این خودش، نشانگر احترام متقابل بین دانشگاه و دولت می‌باشد. لذا این اعتماد، فعالیت سیاسی را بیشتر می‌کند و اگر اعتماد مزبور ضعیف‌تر گردد، به همان میزان رکود را در مجموعه دانشگاهی شاهد خواهیم بود، که به تناسب درجه‌اش افزوده می‌شود.

مورد دیگر که از موانع محسوب می‌شود بحث تشکل‌های مصنوعی است که بدون توجه به نیازها، خواسته‌ها و تقاضاهای جامعه دانشگاهی از طرف دولت به جامعه دانشگاهی تزریق می‌گردد، در حالی که دانشجو خود به صورت طبیعی بایستی ایجاد تشکل نماید و جمعی را درست کند تا اینها براساس محورهایی جمع شوند و فعالیت کنند. بعضی وقت‌ها برای حفظ موقعیت یا به علل مختلف از طریق دولت یا برخی از گروه‌های سیاسی ذی نفوذ در حکومت، به صورت غیر شفاف و غیر علنی و از بالا به پایین در دانشگاهها تشکل‌هایی درست می‌شود که این تشکل‌ها وقتی عملکرد و نحوه ارتباط آنها با بیرون مشخص می‌شود و میزان حضور در دانشگاه و صداقت سیاسی‌شان برای دانشجویان مشخص می‌شود، یک مقدار اعتماد به گروه‌های سیاسی دانشجویی را تضعیف می‌کنند که خود این فرآیند، این ذهنیت را ایجاد می‌کند که انجام دادن کار جمعی و سیاسی در دانشگاه مشکلاتی دارد. مثلاً زدوبندهای سیاسی‌ای هست که ما نمی‌توانیم وارد آن بشویم (مخصوصاً اگر آن افراد، افرادی باشند که برایشان مقوله اخلاق مهم باشد یا آدمهای محتاطی باشند)، این هم به جهت نگرانی‌هایی است که تشکل‌های دانشجویی وابسته دارند. تعامل تشکل‌های دانشجویی در دانشگاه‌ها (با طیف‌های سیاسی متفاوت) با بیرون ایرادی ندارد، اما بحث این است که روحیه دانشجویی مستقل را حفظ کنند، دیدگاه‌هایشان با گروه‌ها و

احزاب بیرون مشترک باشد. این را نمی‌شود نفی کرد و اساساً اگر غیر از این باشد، جستجوی ما برای یافتن نقاط اشتراک و اختلاف معقول نیست. لذا طبیعی است بین بعضی از تشکل‌های سیاسی دانشگاه با برخی از گروه‌های بیرون یک تشابه‌ها و تفاوت‌هایی باشد ولو این که وابستگی هم باشد. اما اگر این رابطه حالت از بالا به پایین داشته باشد و رابطه تشکیلاتی وجود داشته باشد و هویت را از مجموعه‌های دانشگاهی بگیرد آن اشکال دارد. لذا این تشکل‌های مصنوعی که در دروه‌های قبل شاهدش بودیم، از عوامل سیاست‌زدایی دانشگاه بودند که به نحوی در جهت تضعیف جریانات مستقل و مردمی دانشجویی حرکت می‌کردند، البته الحمدلله آن هم دارد رفع می‌شود.

اینک با فضای متکثری که در دانشگاهها حاکم است، گروه‌های مختلف دارند کارشان را شروع می‌کنند و دیدگاهشان را جمع می‌کنند و ارائه می‌دهند تا به یک معنا دانشگاه آینه تکرها و تنوع‌ها بشود. از طرف دیگر، ممکن است تبلیغ فرهنگ خاصی در مقاطع مختلف مؤثر باشد. فرض بفرمایید فرهنگ توجه بیش از حد به اینکه کارکرد دانشگاه اساساً یک کارکرد علمی است. اگر این اصل جا بیفتد و تبلیغ شود و خود جریان دانشجویی به این برسد که اساساً دانشگاه از وظایفش کار سیاسی نیست و ضرورتاً آن را باید به دیگری بسپاریم (چرا که دانشجویان نه وظیفه و نه توان آن را دارند و نه در حقیقت به آنها ارتباطی پیدا می‌کند)، امکان دارد اینها یک سری مؤلفه‌ها و پارامترهایی را برای خودشان برجسته کنند مثل توجه به علم، تمام کردن سریع درسا، حرکت هدفمند و تند به سمت اشتغال و ازدواج و غیره - که در زمره مسائل فردی دانشجوی هست - آن وقت حساسیت‌های اجتماعی به نسبت کمتر شده و دانشجو ممکن است کمتر وارد معادلات سیاسی شود. این هم بعضی وقتها از سوی دولت‌های اقتدارگرا تبلیغ شد که به نحوی جریان دانشجویی به دنبال سایر مؤلفه‌ها باشد و کمتر وارد معادلات سیاسی بشود و دولت کار حکومتی‌اش را بکند، کشور را اداره بکند و همه براساس تقسیم کار، کار خودشان را بکنند. این هم یک بحث فرهنگی و ذهنی وزیر ساختی است که نباید از نظر دور داشت. در کنار این، مشکلات اقتصادی مطرح است. که می‌تواند از موانع کار سیاسی باشد زمانی که مشکلات اقتصادی جدی شد طبیعی است که تحرک سیاسی و فعالیت سیاسی و نیز نشاط و شادابی سیاسی جامعه یک مقداری کم شود. این هم از مواردی است که باید به آن پرداخته شود تا به نحوی یک تعادلی ایجاد شود؛ چون جامعه خیلی فقیر، لزوماً نمی‌تواند جامعه سیاسی باشد، برخلاف بعضی جاها که با وجود

داشتن اقتصاد ضعیف پر تحرک‌ترین کشورهای سیاسی هستند.

■ **نصر:** یکی از موانع نظری مشارکت در کشور ما این است که بین مشارکت سیاسی و بسیج سیاسی خلط شده است. بسیج سیاسی یعنی اینکه شما یک عده‌ای را جمع کرده و بگویید بسیج کنید، همان طور که معنای خاص‌اش هست یا بسیج عمومی، به هر حال فرق این دو از کجا مشخص می‌شود؟ یکی از موارد، «دوستی» یا «مردمی بودن» است و میزان تأثیر و اشتیاق مردم به آن حرکت در کنار تأثیر نخبه‌ها (غیر از هیأت حاکمه ولو اینکه هیأت حاکمه برابند حرکت نخبه‌ها و مردم باشد) و این در دانشگاه اتفاق افتاده که خیلی‌ها این را تفکیک نمی‌کنند و توقعی که از تشکل دانشجویی دارند حرکت به سمت بسیج سیاسی است. در حقیقت، دانشجویها در این قالب، وسیله‌ای برای تحقق هدفی خاص هستند برای اینکه مرده باد و زنده باد گفتن یا چه کسی برود بالا و چه کسی بیاید پایین را ترویج کنند!! یعنی تشکل دانشجویی عمده‌کارش این است که شعار بدهد مرده باد حزب فلان، زنده باد حزب بهمان.

البته بنده معتقد هستم که دانشگاه گلخانه سیاسی نیست، همچنین معتقد نیستم که دانشگاه یک کلوب سیاسی است. هیچ یک از این دورا قائل نیستم. تعامل با گروه‌ها خوب است، اما اگر دانشگاه به جای ایجاد مشارکت سیاسی، تشکلی دولتی تدارک دید و توجیه‌گر وضع موجود گردید، آن وقت نمی‌شود توقع داشت که در محیط دانشگاه فضایی ایجاد بشود که افراد علاقمند به مشارکت سیاسی باشند. نکته دیگر اینکه این در صحبت بعضی از مسئولین بود و دغدغه درستی است و این هم باید تکلیف‌اش مشخص شود، ما تکثر سیاسی در کشور را می‌پذیریم اما دانشگاه قرار است گلخانه سیاسی هم نباشد و بالاخره در جریان تعامل اجتماع و جامعه قرار گیرد و اگر این نباشد ارزشی ندارد، یعنی اگر قرار باشد دانشگاه مثل گلخانه باشد بعدها نمی‌تواند در جامعه عمل نماید، چون دانشگاه یک ایستگاه نیست بلکه برای دانشجوی به منزله یک پل است. اگر قرار باشد تعامل و تکثر در جامعه باشد، خوب است که در دانشگاه هم تکثر باشد، اما این تکثر در دانشگاه نباید به معنای این باشد که تشکل‌های دانشگاه نمایندۀ احزاب و تشکل‌های بیرون از دانشگاه باشند. اگر یک چنین اتفاقی بیفتد، آن هویت دانشجویی و استقلال از تشکل‌ها گرفته می‌شود. این خودش مانع مشارکت دانشجویها می‌شود و دانشجوی به عمل سیاسی گروه بیرون از دانشگاه تبدیل می‌گردد.

● **دانشگاه اسلامی:** در فضایی که «جامعه مدنی» ترویج می‌شود و تحقق آن نیازمند تشکل‌های گوناگون و نهادهای

اجتماعی است و فعالیت‌ها به صورت نهادینه انجام گیرند، اگر این فعالیت‌های سیاسی دانشگاه‌ها متکثر و بعضاً و عقلاً متضاد با آن وفاق دینی، ملی و اجتماعی شد چه باید کرد؟ و چه کنیم که اصلاً تعارضی ایجاد نشود؟

■ **میرزایی:** برگردیم به تعریفی که از مشارکت سیاسی کردیم. علاقمندی دانشجویها به مشارکت سیاسی و دخالت در سرنوشت خودشان، متفاوت است با اینکه ما محدود کنیم به اینکه فعالیت‌های سیاسی فقط برای تشکل‌های خاص است. یک نکته‌ای که اشاره شد اینکه فعالیت تشکل‌ها و گروه‌های دانشگاهی را نباید منحصر کنیم به جریانات سیاسی جامعه و بگوییم اگر دانشگاه ما فعال است، به خاطر جناح‌های سیاسی کشور ماست که در دانشگاه یک نمونه از آنها را داریم. اینها معنای درستی از مشارکت دانشجویی نیست. به نظر من، دانشجوی خودش در دانشگاه یک مؤلفه‌ای است که ممکن است در شرایط مختلفی فعالیت کند و بایستی در هر دانشگاهی زمینه‌هایی وجود داشته باشد که افکار و گروه‌های مختلفی عرضه و ظهور کنند. من معتقدم که باید زمینه‌سازی را طوری انجام داد که گروه‌های متنوع یا تشکل‌های مختلف در زمینه‌های متفاوت اعم از سیاسی، فرهنگی، هنری، اجتماعی حضور پیدا بکنند، یعنی بسته به سلیق دانشجویان آنان را در یک عرصه‌ای فعال کنیم. حالا شما می‌فرمایید چطور باشد که با آن وفاق ملی و مسائل کلی جامعه تعارض پیدا نکند، آن هم نظارتی است که باید نهادهای قانونی جامعه و بخصوص دانشگاه انجام بدهند. همین بحثی که بنده کردم که در هر حال وقتی که قانون را چارچوب قرار می‌دهیم باید به قانون عامل باشیم. یک تشکلی که می‌خواهد فعالیت بکند، اجازه فعالیت‌اش در مرحله اول مبتنی بر قوانین باشد. اگر اعتراض هم دارد، در چارچوب قانون حرف خود را بزند. حالا این قوانین می‌تواند طوری تنظیم بشود که وفاق ملی را حفظ کند و مانع از تضادها و درگیری‌ها شود، طوری تنظیم شود که از معارضه با مسائل ملی جلوگیری نماید، این دیگر بستگی به قانون دارد. به هر حال یک نهادهایی در دانشگاه به وجود بیایند که به اتکا قانون بر گروه‌های مختلف و سلیق متنوع آنها نظارت کرده، اجازه فعالیت داده و از تخلفات ممانعت بکنند.

● **دانشگاه اسلامی:** یعنی التزام به قانون‌گرایی از طرف

تشکل‌ها؟

■ **میرزایی:** یعنی ما طبق قوانین اجازه فعالیت بدهیم و طبق قوانین نظارت داشته باشیم.

■ **نصر:** جامعه مدنی یکی از تعاریف‌اش این است که

نصر:

تکثر در دانشگاه نباید به معنای این باشد که تشکل‌های دانشگاه نماینده احزاب و تشکل‌های بیرون از دانشگاه باشند. اگر یک چنین اتفاقی بیفتد هویت دانشجویی و استقلال از تشکل‌ها گرفته می‌شود.

می‌رود و حالا اگر با «عقلانیت» مطرح شده نیز نگاه کنیم و مسائل ارزشی را هم نگاه نکنیم، یک جایی بالاتر از قانون اساسی هست، یعنی در یک موضوعی مثل بحث عدالت و بعضی از آموزه‌های دینی، چنین نستی وجود دارد. ما باید تمام مراجع تصمیم‌گیرنده و خط‌دهنده نظیر مراکز پژوهشی، سازمان‌های گوناگون دولتی درگیر در این مسأله را به سمت یک مفهوم واحد و تعریف مشخص از مرزهای منافع و امنیت ملی سوق بدهیم و آنها را در کنار نخبه‌ها به تعامل واداریم و از سویی، تشکل‌ها را با تعریف صریح از امنیت ملی آشنا سازیم تا روی این مسأله مهم، اجماع ملی محقق بشود؛ آن وقت چنین فرآیندی می‌تواند محور وفاق ملی باشد و تکررها در سایه این اجماع نظر به یک برداری تبدیل می‌شود که جهتش مثبت است، یعنی تمام این بردارها برآیندشان مثبت خواهد شد و کشور را به سمت اهدافی که امنیت و منافع ملی در معنای واحد آن (که در ذهنیت جمعی نهادینه شده) به پیش می‌برد.

طاهری: اگر این فرهنگ جا بیفتد و جامعه ما بخواهد حرکت به سمت ایجاد یا بسط یک جامعه مدنی در فضای دینی را به سامان برساند، ما موفق خواهیم شد که یک رسالت تاریخی را به مقصد برسانیم. در این راستا به نظرم باید کار فرهنگی انجام داد که اگر این کار فرهنگی صورت گیرد و ما در این حوزه موفق شویم می‌توانیم محصولات سیاسی‌اش را ببینیم. اگر ما در یک فضای فکری و فرهنگی و در لایه‌های فکری جامعه بتوانیم این میناها را بگذاریم و این بذرها را بپاشیم و تولید بکنیم، دستاوردهای فراوانی را شاهد خواهیم بود. به این منظور می‌توانیم روی چند مؤلفه تأکید بکنیم؛ مثل به رسمیت شناختن همدیگر یعنی افراد به عنوان اشخاص حقیقی نسبت به یکدیگر احترام گذاشته و همدیگر را به رسمیت بشناسند. موضوع دیگر اینکه در کنار این احترام متقابل، بحث منطقی فکر کردن و منطقی عمل کردن نهادهای جامعه مدنی و شهروندان است، یعنی پذیرش قانون به عنوان ملاک نهایی و داورنهایی نزاعهای اجتماعی و نکته دیگر که مهم است و قسمتی با شریعت و بخشی هم با مسایل انسانی ارتباط می‌یابد، پذیرش میزانی از تساهل و تسامح در برخورد

زمینه حضور احزاب و نهادهای واسط بین دولت و ملت رافراهم نماید. اگر این تعریف از جامعه مدنی را پذیرا باشیم و آن را به رسمیت بشناسیم و بعد در جهت آن حرکت بکنیم (که یکی از آنها بحث قوانین است)، در حقیقت زمینه مشارکت همه جانبه و قانونی را فراهم کرده‌ایم. موضوع بعدی این است که ما در یک دوران گذر هستیم و باید سعه صدر داشته باشیم و برای نهادینه شدن احزاب و تشکل‌ها بیش از هر چیزی اعتقاد به این مسائل مهم است؛ یعنی، اگر قرار باشد گروه‌ها، احزاب و تشکل‌ها نهادینه شوند و مشارکت سیاسی نهادینه شود، در وهله اول اعتقاد و پذیرفتن مباحث نظری این مسئله اهمیت دارد و بعد باید همه دست به دست هم بدهند و در جهت تحقق اینها کار کنند. البته حالا علمای مدیریت برای اینکه یک سازمان نهادینه بشود نظراتی دارند، همان طور که علمای علوم اجتماعی نیز دیدگاه‌هایی را مطرح می‌کنند. من از زاویه دیگری نگاه می‌کنم؛ مثلاً، نهاد خانواده که نهادینه شده است (هیچ جا نیست که نهاد خانواده وجود نداشته باشد و به این راحتی نمی‌شود جمع‌اش کرد) و یا مذهب را به عنوان و شکل نهادی نگاه بکنیم، اینها چطور نهادینه شدند؟ خوب یک سری مشخصات داشتند، مثلاً اینها کارایی و اثر داشتند، به صرفه بودند و هزینه و منفعت‌شان را می‌سنجیدیم زیرا آنها منفعت‌هایی را در درون خود برای آن اجتماع داشتند و به تعبیر علمای علوم اجتماعی در آنها عقلانیت هم وجود داشته است. این است که اگر تشکل‌ها بخواهند نهادینه بشوند، باید این مراحل را بگذرانند و به مرحله بلوغ و رشد و تعالی خودشان برسند و بتوانند ضوابط و آن معیارهای لازم را که پذیرفته‌اند در خود به وجود بیاورند، آن وقت نهادینه خواهند شد. یعنی نهادینه شدن یک تشکل را آن وقت می‌دانم که بتواند نظیر یک جزء از یک پیکر بزرگ تحت عنوان جامعه فعالیت کند. در این شرایط بعضی آمدند و بحث مشارکت و مسائل ملی را مطرح کردند که وفاق ملی چه می‌شود؟ آیا این تکثر باعث تفرقه و تشتت و غیره نمی‌شود؟ بنده قبلاً هم اشاره کردم که اگر ما محور فعالیت‌ها را «امنیت و منافع ملی» بگذاریم و این مفهوم را در معنای خیلی باز نگاه کنیم، از قانون اساسی هم فراتر

می باشد که ما باید غلظت دینی به آن بدهیم و با رعایت اصول و ضوابط اخلاقی به آن سمت حرکت کنیم.

● دانشگاه اسلامی: تساهل و تسامح در عمل؟

□ **طاهری:** در نظر هم، همین که شما این تنوع را به رسمیت می شناسید بوجود می آید.

● دانشگاه اسلامی: تساهل و تسامح در عمل و نظر، هردو؟

□ **نصر:** آن را دیگر باید گفت پلورالیسم در نظر؛ چون دیگر آن تسامح نمی شود.

□ **طاهری:** لافل اگر بتوانیم این را جا بندازیم که تسامح در عمل را هم بپذیرند، ما می توانیم به نتایج عملی اش برسیم؛ زیرا برای ما کفایت می کند. نکته دیگری که مختص جامعه دینی است، رعایت اخلاق است. به نظرم این موضوع در جامعه مدنی دیندار عنصر مهمی است و یکی از عوامل پیوستگی جامعه هم هست، اما چون شاید به بحث اینجا مرتبط نباشد وارد آن نمی شوم. می خواهم بگویم یکی از نقاط امیدی که در جامعه ایران وجود دارد و می شود به آینده اش امیدوار بود دین است؛ چون دین یکی از عناصر مهم و اساسی و تعیین کننده در رفتارهای اجتماعی و فردی مردم ایران است. جامعه مدنی را می شود به گونه ای طراحی کرد که برخی از ضوابط اخلاقی در این تعامل ها هم رعایت بشود. فرض بفرمایید گروه ها و افراد رقیب نسبت به هم حق ندارند دشنام بدهند و اخلاق دینی این تکلیف را می آورد. در یک جامعه غیر دینی، شاید انسان از آن میرزایی؛

محوری که تاکنون در نظام جمهوری اسلامی به عنوان محور اصلی وحدت نظر و عمل همه ملت و منافع ملی مطرح بوده، محور رهبری نظام است.

جهت که آزاد است و ممکن است چنین اخلاقی را قبول نداشته باشد، رعایت هم نکند ولی به نظرم جامعه مدنی دینی می تواند پیوسته تر از جامعه مدنی ای باشد که در آن عاملی مثل دین وجود ندارد. البته در بعضی از جوامع، عوامل دیگری وجود دارند که آنها ممکن است قدمت زیادی داشته باشند یا نداشته باشند ولی باید این حُسن را در جامعه ایران جدی بگیریم. فرض بفرمایید مساجد باید یکی از عوامل و حلقه های اتصال بین افراد سیاسی مختلف و گروه های مختلف باشند؛ زیرا بحث مراسم مذهبی ماست، برنامه های ماه محرم هست، دعاها ما هست اینها می توانند وسیله خیلی مناسبی باشند. این

را باید جدی گرفته و از آن استفاده بکنیم، یعنی همه گروه های مختلف و گاه مقابل هم که وجود دارند، می توانند یک جاهایی را داشته باشند که آنها پارامترهای دینی شان زنده شود و به آن مسأله حساس شوند و در این فضا دیگر اختلافاتشان را لافل برای مدت موقت، کنار بگذارند و به آرمان های بزرگ تر و بالاتری فکر کنند و البته این عامل انسجام می شود و اگر چنین جامعه مدنی ای به تحقق پیوست، هیچ وقت دیکتاتوری نمی تواند نضج پیدا کند.

● دانشگاه اسلامی: یعنی نهاد رهبری دینی در بحث

رهبری، عامل وفاق عمومی است؟

□ **طاهری:** حالا این موضوع را باید در جزئیاتش بحث

کرد که چه کسانی می توانند مطرح باشند. ممکن است خود افراد و عالمان دینی هم مورد توجه قرار بگیرند. موردی که شما می گوید خیلی برجسته می شود و تبدیل می شود به رهبری سیاسی در جامعه ایران که یک مقدار بحثش مفصل تر است!

● دانشگاه اسلامی: یکی از اهداف همان گروه های

مختلف که جمع می شوند و حالت مسجدی پیدا می کنند، می تواند همین امر باشد.

□ **طاهری:** اگر خواستید عنوان می کنم که چه جایگاه

خاصی، رهبری در نظام سیاسی ایران دارد. رهبری می تواند به عنوان فردی که در برخی از مواقع حساس با توجه به وجهه دینی که دارد، روی ارزشها و برخی از مسائل دینی تکیه بیشتری بکند و در حالتی که منافع گروهی و جناحی برخی از گروه ها در تقابل یکدیگر قرار می گیرد، می تواند به عنوان یک عامل انسجام و وحدت بخش مطرح شود ولی این نقطه اتکا، تنها عامل موجود نیست. یعنی خود این رهبری هم محصول جامعه دینی است که در آن آرمان ها و ارزش هایی وجود دارد (که البته اگر نباشد باز هم این جامعه وجود دارد)!! فرض کنید مثلاً قبل از انقلاب، مراسم عاشورای ما چنین تجلی ای را داشت که گروه های مختلف به چنین مبارزاتی قائل بودند، چه آنها که مبارزه مسلحانه را می پذیرفتند و چه آنها که مبارزه اصلاحی را می پذیرفتند. در چنین وقتی همه به خیابانها می آمدند و فرهنگ خاصی را دنبال می کردند.

● دانشگاه اسلامی: آیا با این وجود بُعد مذهبی اش

همیشه و برای همه گروه ها زنده بود؟! آیا بدون رهبری امام(ره)، جامعه قبل از انقلاب دینی و متوجه به ارزش های دینی بود؟!

□ **طاهری:** البته اگر تاریخش را ببینید، خود این

مرجعیت ما موجب تکثر و تقابل هم بوده، منتهی باید بیشتر به آن فکر کرد و البته یکی از دلایل زنده ماندن فقه شیعه و تبدیل نشدن آن به استبداد، تکثر در حوزه دینی اش بوده، برخلاف اینکه وحدت در حوزه سیاسی اش به استبداد دچار شده است!! لذا عکس آنچه در ایران است، در تاریخ اروپا می بینیم که دین عامل استبداد است، تکثر سیاسی داریم و در حوزه دینی ما تکثر بوده و همین عاملی شد که دین زنده مانده، به مشکل کلیسا دچار نشود و معضل کنار نهادن دین بوجود نیاید. می خواستم بگویم عامل دین و مذهب و ارزش های دینی و آرمان های اخلاقی در جامعه ای که ما می خواهیم آن را درست بکنیم خیلی امر مهمی است. فرض کنید به عنوان مثال یکی از شخصیت های سیاسی تان که رقیب شما هست، در یک جامعه دینی وقتی مریض می شود به عیادت اش می روید ولی این سنت شاید در سایر جوامع مدنی لزوماً وجود نداشته باشد. البته این فرآیند هنوز کامل نشده و به نتیجه هم نرسیده است و ما خودمان هم گرچه خواستیم پیش قدم بشویم ولی خیری از آن ندیدیم! مصداق آن را هم عرض کنم، یکی از بزرگواران روحانی جناح رقیب که در مسائل سیاسی با آنها رقابت داریم، مریض شدند وقتی خواستیم به ملاقات ایشان برویم فرصتی ندادند! ممکن است آنجا هم نگاه، یک نگاه سیاسی باشد، یعنی طرف احساس می کند که اینها آمده اند اطلاعات بگیرند. آقای خاتمی یک بحثی را مطرح کردند تحت عنوان «جامعه مدنی نبوی» که من تشریح اش را ندیدم، ولی به نظرم می آید بحث «جامعه مدنی دینی» خیلی مهم است. اگر این را ترویج بکنیم خیلی از مشکلات ما حل است و در عین حال، آن بحث تفرج ها و تنوع ها می تواند به صورت اندیشه هایی مطرح بشود که حاصل ضرب این اندیشه ها بتواند یک برنامه ای را به ما بدهد که پوشش دهند خیلی از نیازها باشد و در عین حال، خطرهایش هم کم باشد؛ هر چند در یک جاهای خاص ممکن است تقابل پیش بیاید که با تسامح و تساهل می توانیم آن را بطرف کنیم.

■ میرزایی: محوری که تاکنون در نظام جمهوری اسلامی به عنوان محور اصلی وحدت نظر و عمل همه ملت و منافع ملی مطرح بوده (که در زمان امام به صورت قانون هم درآمد)، محور رهبری نظام است. ما این را دیدیم که چطور همه جناحها در جای خودشان وقتی صحبتی از رهبر می شنیدند، سکوت و ایست می کردند، اما اگر این محوریت را که به شکل قانونی هم درآمد است کم کم کم رنگ کنیم و به صرف قانون بسنده نماییم، نمی دانم آیا قانون می تواند جوابگو باشد؟

● دانشگاه اسلامی: آیا صرف قانون می تواند مرز وفاق

ملی را حفظ بکند؟

■ میرزایی: نمی دانم آیا قانون جوابگو خواهد بود یا خیر؟ البته خود این محوریت رهبری، در قانون هم مورد توجه قرار گرفته است و اگر تأکید می کنیم، به دلیل این است که در کل با روند مطلوبی روبرو خواهیم بود. قانون همه اینها را شامل است، اما اگر از آن محور اصلی که وفاق ملی را استحکام می بخشد - یعنی رهبری - تنزل کرده و فقط به قانون بسنده کنیم شاید همین هم جوابگو نباشد.

● دانشگاه اسلامی: تجربه گذشته تلخی را هم داریم.

● نصر: یکی از مراجع رسمی ما شورای امنیت ملی است

که مصوباتش با نظر رهبری اعمال می شود و در حقیقت شاید بتوان گفت یکی از مترقی ترین جنبه های کشور این است که ما قانون می دهیم به کسی که هم عادل و عالم است و می تواند در آن تکثرها و آنجایی که امر تصمیم گیری برای مسایل کلان ملی با مشکل مواجه می شود، با عدالت و علم، بهترین حکم را صادر کند، در بقیه جاهای دنیا یک چنین فرآیندی وجود ندارد. در اینجا ولی فقیه عادل و عالم، هم مفهوم امنیت ملی و منافع ملی را عالمانه فهمیده است و هم عادلانه و عالمانه جامعه را به سمت وفاق می برد. نکته دیگر اینکه من فکر می کنم ما باید تعریف جدیدی از کار سیاسی در دانشگاه ارائه کنیم. تعاریف موجود، تعاریفی است که یا وارداتی است مثل مدل کره جنوبی (بعد از انقلاب) یا مدل فرانسوی است (قبل از انقلاب). مهندس بازرگان که انجمن های اسلامی را درست کرده بود، کار فکری و جمعی سیاسی و فرهنگی دانشگاه را (خودشان گفته اند و نوشته اند) در فرانسه دیده بود و براساس مدلی که دانشجویان آنجا ترتیب دیده بودند، گام هایی در این جهت برداشت یا مدلی که انجمن های قبل از انقلاب داشتند (که تنها تشکل های متعارف قبل از انقلاب بودند) و به بعد از انقلاب هم منتقل شدند یا مدل های بعد از انقلاب (که ما خیلی زحمت کشیدیم) و می خواهم بگویم بحثی که در دانشگاه داریم این است که باید تعریف جدیدی از کار سیاسی ارائه کنیم که البته مقام معظم رهبری در صحبت شان این تعریف جدید را ارائه کردند. فکر می کنم یکی از وظایف تشکل های دانشجویی و نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه، شفاف کردن این تعریف و تعبیر جدید ایشان از کار سیاسی است که ایشان چندین بار مرزهایش را مشخص کردند و تفاوت آن را با سیاسی کاری توضیح دادند و حتی توضیح دادند که منظور من از کار سیاسی

این است. این تعریف هم در دانشگاههای ما جا نیفتاده و حتی محل بحث قرار نگرفته است. اگر این مهم انجام بشود خیلی از مشکلات مشارکت سیاسی دانشجویان بر طرف شده و وفاق دانشجویان در راستای فرامین رهبری و اهداف نظام محقق خواهد شد.

● دانشگاه اسلامی: آقای طاهری بحث نهادها را در این

راستا عنوان بفرمایید.

طاهری: اگر فرصت بود و بحث را باز می‌کردیم که علمای ما در ساختار سیاسی و مقام رهبری چطور می‌توانند عامل اصلی وفاق ملی در جامعه باشند خوب بود، ولی به نظر می‌آید یکی از شرایطش این است که ما تلاش کنیم نهادهای جامعه مدنی و فرهنگ سیاسی خودمان را به سمتی حرکت دهیم که علمای دینی ما و خود رهبری نظام در مقامی قرار گیرند و آن مقام را حفظ کنند که فراتر از همه جناحهاست و فارغ از دیدگاه‌هایی که گروه‌های اجتماعی دارند قرار گیرند و این را، هم خود این آقایان و بزرگواران حفظ کنند و هم نهادها نخواهند که این مقام را پایین بیاورند. این خیلی مهم است، یعنی این سرمایه‌هایی که بخشی از آن تاریخی و به یک معنا مذهبی است، گاهی وقت‌ها در تاریخ سیاسی ایران به ویژه بعد از انقلاب و انتخابات ریاست جمهوری اخیر، متأسفانه به مرحله پایین‌تر سقوط کرده است، یعنی علمای ما جمع شدند و به طور مصداقی از یک کاندیدا حمایت کردند. این در حقیقت جایگاه فراگروهی ایشان را پایین آورد. اگر علما و بزرگان ما، معلمین اخلاق ما بودند، معلمین عرفان و فقه ما بودند و تنها در مقاطع حساس وارد صحنه می‌شدند؛ بسیار خوب بود. زیرا بالاخره آنها سرمایه جامعه ما هستند و اشکالی ندارد که از این سرمایه خرج شود ولی خرج شدن باید در مواقع بحرانی باشد. یعنی زمانی که ما برای گذر از یک وضعیت خاص و در جهت حفظ حیات نظام به حضور آنها نیازمندیم.

اگر خدای ناکرده آن بزرگواران رعایت نکنند و ما که در مسائل سیاسی فعالیت می‌کنیم بخواهیم برای رسیدن به اهداف خودمان، آن پارامترهای مهم که عامل وحدت بخش کلیت جامعه هستند را به عنوان نهادهای پشتیبانی کننده و یا توجیه‌گر گروه‌های داخلی استفاده کرده و خرج نمایم، این بهره‌برداری نادرست، در آینده به جامعه دینی و مدنی ایران ضربه می‌زند. تلاش ما باید بر این باشد که جایگاه حوزه و علما و بزرگان علم و دانش و حتی خود نهاد رهبری را به صورتی در فرهنگ سیاسی مان جا بیندازیم که از این‌ها استفاده نکنیم، زیرا خیلی

خطرناک است!! شاید آنها هم چنین روندی را قبول نداشتند کما اینکه در دیداری که با مقام معظم رهبری داشتیم تصور ما این بود که ایشان چنین چیزی را قبول ندارند، اما متأسفانه یکی از جناح‌ها و بعضی از نهادهای جامعه ما در انتخابات اخیر به گونه‌ای عمل کردند که گویی رهبری نظام از فرد خاصی حمایت می‌کنند. این موضوع برای جامعه ما که دارد به سمت وفاق ملی حرکت می‌کند و یکی از مؤلفه‌های مهم آن رهبری است، به هیچ وجه مطلوب نیست؛ زیرا رهبری در بسیاری از مواقع می‌تواند از قدرت اجرایی‌اش هم استفاده بکند، ضمن آنکه فقط بحث نفوذ معنوی و قلبی نیست و یک جاهایی هم این نفوذ معنوی و قلبی می‌تواند ما را سریع‌تر به مقصد برساند. پس ما بایستی برای آن مواقع بحرانی، این سرمایه را حفظ کنیم و دقت کنیم که آوردنشان به کار اجرایی و درگیر کردنشان در مسائل ریز جامعه که در ستون پایین‌تر قابل حل است و تقاضای اینکه در هر مسأله‌ای داخل بشوند و از خودشان خرج کنند، این به نظرم جامعه ما را دچار مشکل می‌کند و لاف‌نمی‌گذارد به آن اهداف راحت‌تر برسیم. ما باید این بزرگان را نگهداریم برای جاهایی که خود ما نمی‌توانیم در تعامل با یکدیگر راحت‌تر جلو برویم؛ چون نقاط گیر و حساس کشور هست که حضور این بزرگواران را ضروری می‌نماید. لذا اگر به این صورت باشد خودش عامل مهمی در پیوستگی جامعه مدنی ایران خواهد بود.

● دانشگاه اسلامی: آقای طاهری! مطابق قانون اساسی،

رهبری وظایف سنگین و وسیعی بر عهده دارد. من به این برداشت از سخنان شما رسیدم که گویا، رهبری را آنچنان در موضعی اخلاقی و معنوی و بزرگوارانه محصور می‌کنید که جز در پاره‌ای موارد نیازی به حضور در عرصه سیاسی و اعمال نظر و تصمیم ایشان نیست!! به نظر می‌رسد این تعبیر با مبانی و روح قانون اساسی در تعارض است. ان شاء... کوشش می‌کنیم که در بحث‌های آینده، نگرش به قانون اساسی و رهبری را شفاف‌تر کنیم تا به روشنی معلوم شود که اندیشه‌های مطرح بر چه مبانی‌ای استوار است و سمت و سوی آنها به کدام سوسوست؟ از شما دوستان عزیز که در این بحث فعالانه شرکت فرمودید تشکر و قدردانی می‌کنم.

